



ترم سه نظام قدیم

عرفان کیهانی حلقه

جلسه ۶

این جزوه منطبق با محتوای پیاده‌سازی شده «فایل تصویری ترم سه، جلسه ششم، نسخه اول» تهیه و با بیان محاوره‌ای ارائه گردیده است به‌زودی ویرایش جدیدی از این جزوه منتشر خواهد شد که شامل نکات تکمیلی موجود در سایر نسخه‌های منتشر شده این ترم خواهد بود. بنابراین، هر ترم صرفاً یک جزوه خواهد داشت که تمامی مطالب ارائه‌شده در هر ترم را در بر می‌گیرد.

اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه

برای دسترسی به منابع مکتب عرفان کیهانی حلقه و آکادمی طاهری
اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه را نصب نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh

وبسایت‌های آکادمی طاهری

برای گذراندن دوره های آموزشی مکتب عرفان کیهان حلقه، در آکادمی طاهری ثبت نام کنید.

آکادمی طاهری نظام جدید

- | | |
|---|----------------------------|
|  taheriacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان بین الملل |
|  erfanhalghehacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان داخل کشور |

آکادمی طاهری نظام قدیم

- | | |
|--|----------------------------|
|  taheriacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان بین الملل |
|  elementary.erfanhalghehacademy.com | ❖ ویژه دانشجویان داخل کشور |

- | | |
|---|--------------------------------|
|  mataheri.com | ❖ وبسایت مرکزی (محمدعلی طاهری) |
|  MohammadAliTaHERiOfficial | ❖ یوتیوب محمدعلی طاهری |

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی
می‌خواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته توحید بشنوی

به‌نام هستی بخش یکتا

با سلام خدمت سروران عزیز، روز همه دوستان بخیر،

امروز بقیه مباحث بینش‌ها رو سعی می‌کنیم تا آخر وقت مطالبش رو پشت سر بگذاریم. قبل از اون آماری داشته باشیم دوستانی که کنترل ذهنشون خوب بوده؛ دستشون رو بلند کنند. بله، متشکر، متوسط؟ زیر متوسط؟ بله متشکر، سپاسگزارم.

قانون عدم مانند و تکرار:

در جهان هستی هیچ دو زمانی، هیچ دو ذره‌ای مثل هم نیستند. هیچ چیزی دو بار تکرار نمی‌شه، از بدو خلقت تا انتها، دو تا اتم هیدروژن مثل هم نداریم. البته، بدو و انتها معنی اصلاً نداره ولی فعلاً برای اینکه صحبتی کرده باشیم، اینطور می‌گیم که از بدو خلقت تا انتها، دو تا اتم هیدروژن مثل هم نداریم و نخواهیم داشت. ضمن اینکه وقتی می‌گیم هیدروژن، یعنی یک کاراکتر شناخته شده. یعنی می‌دونیم چی هست واکنش‌هاش، مسائلش همه رو ضمن اینکه دقیقاً می‌دونیم چیه ولی دو تا اتم هیدروژن مثل هم نداریم. دو تا کریستال مثل هم نداریم، دو تا بلور مثل هم نداریم.

سوال: چرا؟ زمان روش تاثیر می‌گذاره؟

استاد: نخیر! برای اینکه عواملی که در اون نقش داره، یک اتم هیدروژن یا یک اتم اصلاً جهان کوچکه. میکروکازمیک مساوی با ماکروکازمیک. دنیای محصور در یک اتم، مساوی هست با کل هستی. یعنی عظمت این، مساوی‌ست با عظمت اون. تعداد حرکات، اوربیتال‌ها و مسائل ذرات و ضد ذرات یک ذره، به‌خودی خود بی‌نهایت اجزاء داره. امکان اینکه دو تا جهان یعنی یک جهان کوچک با یک جهان کوچک دیگه در یک لحظه همه چیزهاشون، به یک صورت باشه؛ اصلاً همچین چیزی نمی‌شه.

سوال: این وجوه مشترکه که باعث می‌شه که دسته بندی بشن؟

استاد: بله فقط وجوه مشترکه. می‌گیم هیدروژن. وقتی گفتیم هیدروژن، کاراکترش برای ما مشخصه. ولی یک اتم هیدروژن خودش یک جهانی‌ست. اینکه این جهان با اون جهان، این میکروکازمیک با اون میکروکازمیک در یک لحظه همه چیزهاشون درست مثل هم باشه؛ همچین چیزی محال ممکن و غیر ممکنه. چون فقط بحث الکترون و این حرف‌ها نیست. خیلی ماجراهای دیگه‌ای وجود داره که در واقع میکروکازمیک مساوی هست با ماکروکازمیک. عالم صغیر مساوی با عالم کبیر.

میکروکازمیک = ماکروکازمیک

این به اون معناست که هر ذره و هر چیزی رو که طراح، خالق، در هستی داره؛ منحصر به فرده. کاملاً انحصاری‌ست، هر چیزی رو که خلق کرده، در نوع خودش بی‌نظیره و مثل یک اثر هنری‌ست که تکرار ناپذیره؛ تکرار نمی‌شه. یعنی خالق کار تکراری نداره. دقیقاً همونطور که یک هنرمندی، کار تکراری نداره ولو اینکه از یک مثلاً منظره‌ای دو تا تابلو بکشه؛ اون دو تا تابلو آیا یکی‌اند؟ هرگز یکی نیستند. این طراح و این خالق، همه کارهایش، اگر با واژه بخوایم بیان کنیم؛ شاهکاره. یعنی تکراری نیست و در نوع خودش بی‌نظیره. برای همین وقتی به ما می‌رسه، مسئله به انسان می‌رسه، که ما خودمون از صد تریلیون سلول و سلول هم از چقدر مولکول و مولکول‌ها هم از چقدر اتم تشکیل شدند، حالا ببینید ما خودمون چه جهان عظیمی هستیم. این جهان عظیم، دوباره تکرار ناپذیره. مثل هر کدوم از ماها هرگز نبوده، نیست و نخواهد بود. حتی اگر دوقلو باشیم، حتی اگر در تکثیر سلولی در شبیه‌سازی به‌وجود اومده باشیم، اونجور که به این نام در واقع معروف شده، حتی اگر در شبیه‌سازی دو نفر، صد نفر، ده نفر به‌وجود بیان، اون ده نفر، ده نفر متفاوتند؛ ولو اینکه از نظر شباهت، عیناً فتوکپی همدیگه باشند. مثلاً کپی همدیگه باشند ولی از نظر درونی، از نظر کلی، هر کدوم از اونها یک شاهکار غیر قابل تکراره و امکان تکرارش نیست. اینجا‌ست که حافظ می‌گه:

قدر خویش نشناخته‌ای یعنی چه؟

در واقع اشاره به این مطلبه که ما تکرار ناپذیریم و مثل ما هرگز نبوده و هرگز نخواهد بود.

قانون عدم تکرار و مانند، دلیل مذمت خودکشی و لزوم شناخت قدر وجودی:

یکی از دلایل مذمت خودکشی، یا یکی از دلایلی که در رد این قضیه آورده می‌شه و می‌دونیم عواقب بدی داره و کسانی که خودکشی کردند، الان می‌بینیم که اون طرف، کالبد ذهنیشون درگیره و مشکلات فراوانی دارند؛ به این علت که در واقع یک اثر تکرار ناپذیر و یک شاهکار، یک اثر هنری غیر قابل تکرار رو از بین برده. یکی از دلایل این مسئله این هست، که بعد گریبان‌گیر خود فرد هم می‌شه به خاطر همین از بین بردن اثری هنری‌ست، به‌خاطر از بین بردن یک چیزی‌ست که تکرار شدنی نیست؛ دیگه مثل اون هرگز نمیاد. عدم توجه به این مطلب و به این مسئله باعث می‌شه ما به بحث شناسایی قدر توجه نکنیم که راجع به «لیله القدر» و اینها صحبت کردیم. باعث می‌شه که ما اونطور که باید و شاید به این مطلب توجه نکنیم. باعث می‌شه که ما نسبت به هستی دیدگاه همینجوری دیمی بشه. وقتی این مسئله و این دیدگاه برای ما در واقع جا بیفته؛ اون وقته که ما به ذره به ذره هستی می‌تونیم با احترام نگاه کنیم. اونجور که تو تشعشع دفاعی هم، اونجا رسیدیم به این نقطه نظر که باید به ذره ذره عالم هستی با دیده احترام نزدیک بشیم. حالا دلیلش چیه؟ چون شاهکار تکرار ناپذیره، چون اثر هنری خالقه، مثل اون شاهکار دیگه وجود نداره؛ دیگه نیست. هر ذره، غیر از اینکه اونجا بحث تجلی الهی بود، از یک زاویه نگاه کردیم. در اینجا هم می‌بینیم که این ذره، تکرار ناپذیره؛ یک اثر هنری‌ست. بعد از این، بحث قدر یا بحث ارزش، بحث منزلت، جایگاه خاص خودش رو پیدا می‌کنه. ما نمی‌دونیم که بحث «لیله القدر» در این ظلمت شب تار «قدر» چی رو قراره پیدا کنیم؟ چه منزلتی رو؟ چه قدری رو؟ چه ارزشی رو قراره پیدا کنیم؟ بنابراین ممکنه دنبال یک چیزهایی بگردیم که اصلا جزء مسئله نیست و از اصل ماجرا غافل می‌شیم.

ما قراره منزلت تجلی الهی رو پیدا کنیم که خودمون هم جزء اون هستیم. اگر خود رو پیدا کنیم، اگر هستی رو پیدا کنیم، به هر حال، قدر و منزلت رو قراره پیدا کنیم و اون منزلت تجلی الهیه. حالا اینها دیدگاه‌ها و بینش‌هایی‌ست که ما رو به این قدر و منزلت نزدیکمون می‌کنه. این فیلتر جلوی چشم ما رو تنظیم می‌کنه، درست می‌کنه و بعد باعث می‌شه که ما به هر چی که نگاه کردیم، یواش یواش که اینجا جزء نرم افزار ما شد؛

به چشم دیگه‌ای نگاه کنیم. این کار داره، یعنی باید روش کار کنیم و خلاصه به اون معنای «فاینما تولوا فثم وجه الله»، هر جا نگاه کنیم، تجلی اوست؛ برسیم و اینکه:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند

حالا اینها مقدمه این مسئله هست که توجه به اون باعث می‌شه که منزلت و قدر، ذره به ذره در نظر ما آشکار بشه. ممکن بود ما قبلا توجه نکنیم که ما یک چیز منحصر به فردی هستیم. یک نفر می‌گه که من خودم رو می‌گشم! این در حرف آسونه ولی در مسائل هستی، بحث پیچیده‌ای داره. یک‌دفعه همه هستی می‌گن: قراره یکی از آثار هنری، یکی از چیزهایی که حالا متوجه شدیم آنقدر منزلت داره؛ قراره این وسط بیخود و بی‌جهت از بین بره. وقتی که کسی خودش، خودش رو می‌خواد بکشه یا اینکه کسی مورد قصاصه؛ فرق می‌کنه. اونجا نمی‌خواد خودش رو از بین ببره، بلکه می‌خوان روش قصاص انجام بدن. حالا اشتباه کرده یا هر کاری، هر مسئله‌ای، اونجا بحث قانونه.

یادداشت یکی از شاگردان: خواهش دارم کمی راحت‌تر و سهل‌الهمضم صحبت کنید. شما خیلی زیبا و عالی درس می‌دهید ولی متاسفانه درخور فهم همه نیست. بسیاری از بیانات شما برعکس برداشت می‌شوند. بعضی شاگردان شما از قول شما یک حرف‌های کفرآمیز می‌گویند و برای دیگران هم بیان می‌کنند.

استاد: من این رو مخصوصا می‌خونم و خواهش هم می‌کنم که همه دوستان عزیزمون، خصوصا ترم‌های بالاتر اگر تشریف دارند، خوب دقت کنند و ببینید که حرف‌هایی که در خارج از کلاس یا به‌طور کلی رد و بدل می‌شه؛ چقدر حائز اهمیته.

ادامه نامه: بعضی از شاگردان شما، از قول شما یک حرف‌های کفرآمیز می‌گویند و برای دیگران هم بیان می‌کنند؛ همگان هم می‌پذیرند. لطف کنید ساده صحبت کنید. قبل از اینکه به کلاس شما بیایم؛ شاگرد ترم سه به من گفت که در این کلاس، معاد و ائمه را رد می‌کنند. در حالی‌که وقتی خودم آمدم، دیدم برعکس گفته اوست و خیلی عالی شما اینها را بیان می‌کنید ولی چون ثقیل صحبت می‌کنید؛ خیلی‌ها نمی‌فهمند.

استاد: من اولاً، خیلی تشکر می‌کنم از دوست عزیزمون. ثانیاً، توجه همه عزیزان رو که می‌خوان نقل و قول کنند؛ به این موضوع جلب می‌کنم. ببینید ما اینجا هیچ چیزی جز معاد و جز همه این قضایا، نقش موثر الگوهای که داریم که ائمه باشند، نقش عبادت

و همه صحبت‌هامون غیر از اینها چیز دیگه‌ای نبوده. حالا من سعی می‌کنم که تا اونجا که می‌شه؛ مسائل رو ساده بگم. منتها یک بحثی‌ست که شما باید کنترل کنید، یعنی اگر یک جایی بحثی ثقیل و سنگینه؛ محبت کنید اونجا اشاره داشته باشید. هر جایی که پیچیدگی داره؛ محبت کنید اون رو عنوان کنید. چون بعضی موقع‌ها گوینده، نه حالا بحث این کلاس باشه، در هر کلاسی ممکنه چون خود گوینده مطلبی رو که داره می‌گه، می‌دونه چی داره می‌گه، بعد خیال می‌کنه تا گفت؛ دیگه همه متوجه شدند. این متاسفانه یکی از چیزهایی‌ست که همه مدرسین باهاش روبرو هستند. چون خودشون متوجه شدند، یک اشاره می‌کنند و بعد خیال می‌کنند که دیگه اصلا موضوع کاملا جا افتاد. این خود کلاسه که باید کنترل کنه و اگر موضوعی، دچار سنگینی هست؛ عنوان کنند. متاسفانه در قبال عرفان، فلسفه و اینطور مباحث، این پیچیدگی‌ها رو تو دل خودش داره و حالا تلاش من هم اینه که اینها ساده بیان بشه ولی یک جایی که ممکنه بر اساس این قضیه، بنده هم دچار این اشتباه و خطا بشم که در واقع شما باید کنترل کنید با سوالاتتون و با مسائلی که کمک کنه به روشن شدن موضوع.

گزارش ضمن بحث: استاد: می‌خواستم بگم عرفان هم مثل علم‌های دیگه، یک علمیه منتها معرفت الله هست. مسیر رو کوتاه می‌کنه برای وصال، برای رسیدن، برای کمال، مسیر رو کوتاه می‌کنه و ما بهتر می‌تونیم درک مسائل کنیم؛ بهتر می‌تونیم به هستی نگاه کنیم.

استاد: بله، خیلی ممنون، متشکرم، سپاسگزارم.

آسیب‌های ناشی از «دفاع غلط» و برداشت‌های اشتباه شخصی:

یک مسئله اینه که ما فرض کنیم، یک کسی بتونه دین ما رو بگیره؟ اصلا ما با خود شیطان روبرو بشیم، بتونه دین ما رو از ما بگیره، کی مقصره؟

حضار: ما مقصریم!

استاد: بله، اصلا قرار بوده. قراره ما با شیطان روبرو بشیم؛ اون هم سعی کنه دین ما رو از ما بگیره. قراره همه کار بتونه بکنه، اصلا قراره این بوته آزمایش باشه. مگر غیر از اینه؟ پس اگر همچین چیزی باشه، یعنی ما در بوته آزمایش قرار گرفتیم و مردود شدیم و باید دوباره برگردیم و به خودمون نگاه کنیم. بنابراین، اینطوری نیست! ما متاسفانه

مسائلی داریم که در حاشیه کلاس همه دوستانمون حواسشون جمع این موضوع باشه که افرادی ممکنه بخوان به ما لطمه بزنند. یکی از لطماتی که می‌شه خورد، اینکه که دفاع بشه؛ منتها «دفاع غلط». یعنی در قالب یک موضع دفاع، مطالب غلط ارائه بشه. یعنی دفاع می‌کنه ولی می‌گه که معاد نیست. این یعنی چی؟ اون افراد دیگه، صحبت فرد رو از زبان جمع ممکنه بشنوند و ما لطمه بخوریم. بنابراین باید همه دوستان حواسمون جمع باشه، اگر مطالبی واقعا خارج از این قضایا هست و می‌دونید که اصلا به ما مربوط نیست و به ما تعلق نداره؛ خودمون بتونیم جلوش رو بگیریم و خودمون بتونیم در واقع اصلاح کنیم. حالا اگر که واقعا بد فهمی شده؛ بیاد از نو نگاه کنه. اگر که خدای ناکرده غرضی هست؛ که دیگه این وسط خنثی بشه این مسئله. خیلی ممنون به هر صورت، تذکر خیلی به موقع و بجایی بود. البته از این مسائل زیاده، بعضی‌ها رو باز ما می‌شنویم که نمونه این مطلب اینکه که، می‌گن لازم نیست نماز بخونید! لازم نیست مراسم عبادی داشته باشید! ممکنه از این صحبت‌ها هم بشنوید که می‌گن ما همین اتصالاتمون، همون نمازه! باز شاید هزاران بار توضیح داده باشیم که هر حلقه‌ای، حلقه خاص خودش و مسائل خاص خودش و در مورد صلات، یک ارتباط جنرال و عامه، یک حلقه عامه. شما ببینید که تمام حلقه‌هایی رو که ما تجربه خواهیم کرد، حلقه رحمانه. یعنی هنوز ما چقدر بدویم؛ یک بسم الله الرحمن الرحیم رو هنوز نتونستیم بهش تحقق بدیم. یعنی تازه رحمانش رو داریم کار می‌کنیم. بحث بسم الله اش، بحث رحیمش و حالا وقتی که بریم تو موضوع الحمدلله، وقتی توی دونه دونه اینها بریم ان‌شاءالله، به هر حال یک مقدارش رو در دوره هشت صحبت می‌کنیم و می‌بینیم که اصلا صحبت‌های ما یک چیز دیگه‌ست. ما یک حرف‌های دیگه داریم می‌زنیم ولی یک نفر به صرف اینکه یک ارتباط فرادرمانی می‌گیره، یک اتصالی می‌گیره؛ ممکنه بیاد بگه که دیگه صلات لازم نیست. اما این حرف ما نیست؛ حرف خودش. در واقع افرادی که ممکنه توجیهی برای مسائل خودشون هم بخوان داشته باشند، بیان این حرف‌ها رو مطرح کنند؛ در حالی که اصلا صحبت، چیز دیگه‌ست.

سوال: ببخشید منظور اصلا من دون الله هست. همیشه شما می‌فرمایید چون که صد آید؛ نود هم پیش ماست.

استاد: ببینید بحث صلات جای خودش. هر بحثی جای خودش رو داره. چرا قرآن بیش از فکر می‌کنم صد، صد و ده آیه راجع به اجتناب از من دون الله داره؟ برای اینکه یک بحث مهمیه، برای اینکه تشعشع منفی وحشتناکی داره، برای اینکه درگیری‌های عجیب و غریبی داره. برای اینکه موجودات غیر ارگانیکی رو می‌کشه به سمت خودش.

ادامه سوال: چون خود قرآن هم می‌فرماید: من دون الله.

استاد: مگه ما از خودمون حرفی رو زدیم؟ ما که از خودمون صحبتی نکردیم. حالا برداشت اونها اینه. ما نمی‌تونیم ائمه رو جای خدا بگذاریم؛ می‌تونیم؟ کی می‌تونه؟ کی می‌تونه ای‌اک نستعین رو نقض کنه؟ فاستقیموا الیه رو کسی می‌تونه نقض کنه؟ قانون اساسیه. کسی نمی‌تونه نقضش کنه. حالا اگر ما گفتیم ای‌اک نستعین، یعنی اینکه ائمه رو رد کردیم؟ ائمه خودشون چه درسی دادند به ما؟ مگر غیر از اینه که اونها درس «لا اله الا الله» رو دادند؟ مگر خودشون همین درس‌ها رو ندادند؟

ادامه سوال: استاد پس ممکنه بالعکس هم تفهیم شده باشه به ایشون. چونکه ما این قانون رو داریم اینجا.

استاد: ببینید، بالعکس تفهیم نشده. چون دیگه حرف مشخصه.

ادامه سوال: کسی که این صحبت رو کرده؛ شاید متوجه نشده.

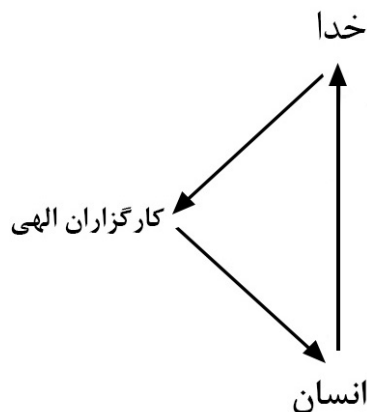
استاد: حالا به هر صورت همه عزیزان توجه بفرمایید که ما امانتدار هستیم و در این امانتداری خودمون، می‌تونیم سهل انگاری کنیم، می‌تونیم تمام و کمال اون رو اجرا کنیم. در انتقال مفاهیم، در انتقال صحبت‌ها دقت کنیم و نقطه نظرهای شخصی خودمون رو وارد مسائل و وارد این قضایا نکنیم.

قانون رابطه انسان و خدا:

سوال: گفتند که استاد گفتار با خدا داشتند؟ اگر این تجربه رو شما دارید؛ می‌شه برای ما هم بگید اگه اشکالی نداره؟

استاد: آیه هست که می‌گه با هیچ کسی من صحبت نمی‌کنم؛ مگر از طریق ملک وحی. قانون مهمی هم وجود داره که قانون رابطه انسان و خداست. این رو تو کتاب دیدید. می‌گه ما دم خروس رو باور کنیم یا قسم حضرت عباس رو؟ بالاخره یا اون نوشته‌ست

یا این صحبت؛ کدوم یکیه؟ نمی‌شه که یک حرفی یک جایی مکتوب باشه اونجوری، بعد یک جایی شفاهی یک چیز بگیم. این شکل رو شما حتما دیدید که من کشیدم و ترسیم کردم. قانون رابطه انسان و خدا یا اتصال‌های فردی. اینها رو همه رو دیدید که در رابطه انسان به خدا، فاستقیموا الیه، ای‌یاک نستعین، حاکمه، اما اگر بخواد به ما جواب بده؛ از طریق کارگزاران جواب می‌ده. این شکل رو همه دیدید یا ندیدید؟



چطور ممکنه این قانون نقض بشه؟ امکان نداره! بنابراین وقتی که یک مطلبی یا یک مسئله‌ای مثلا گفته بشه: «و خدا گفت»، منظور این نیست که خدا خودش گفت. منظور اینه که این پیامه. در قرآن هم مثلا می‌گه قال الله، قال الله تعالی. شما شنیدید یا نشنیدید؟ وقتی می‌گه قال الله تعالی یعنی «و خدا گفت، خدای متعال گفت». خدای متعال گفت، یعنی اینکه نشست روبرو گفت؟ یعنی چه‌جوری گفت پس؟ یعنی اون اطلاعات اومد، اون آگاهی اومد. چون قبلش قاعده و قانون گذاشته شده؛ بنیان گذاشته شده.

سولو شدن:

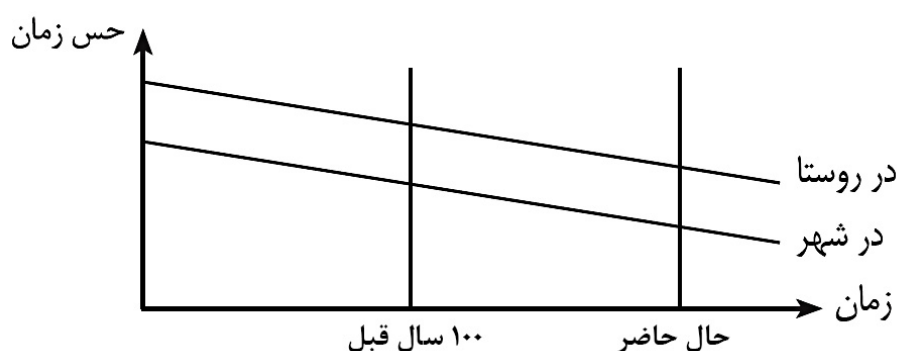
حضور: آگاهی رو که من خودم می‌دونم به شما می‌رسه استاد. خودم هم متوجه شدم.

استاد: ببینید اصلا قراره همه‌مون آگاهی بگیریم. این اصلا مسئله اینه که قراره همه بگیریم. چند نفر تا حالا آگاهی دریافت کردند؟ به‌نوعی داریم اصلا آماده می‌شیم برای این مسئله. شما می‌دونید که در واقع انتهای این قضیه ما چیه؟ ما داریم دوره خلبانی می‌بینیم، دوره پرواز داریم می‌بینیم که بیایم یاد بگیریم، سولو (solo) بشیم، یک پرواز

سولو بتونیم داشته باشیم. حالا قرارمون این هست که هر کسی بتونه روی پای خودش ارتباط برقرار کنه؛ دریافت داشته باشه. ببینید اطلاعات هستی اونقدر زیاده که الان هفت میلیارد نفریم، اگر هر کدوم به یک گوشه هستی بریم، باز کمه؛ نمی‌تونیم جمع‌آوری کنیم بنابراین، این کار، دیگه کار یک نفر نیست، این کار کاری‌ست که هر کسی پرواز یاد بگیره، بگه رفتم، گرفتم، فهمیدم.

مفهوم برکت زمان و دلیل متغیر بودن حس زمان:

این مسیری‌ست که انسان عمرش داره کوتاه و کوتاه‌تر می‌شه. البته نه از نظر سن و سال که مثلا بشه پنجاه سال و بعد بشه چهل سال. حتی ممکنه از نظر ظاهری هم زیاد بشه، هر چند من شنیدم که آمارها نشون می‌دند که این مطلب کمتر شده، ولی هر چی می‌ریم جلوتر؛ حس زمان کوتاه‌تر می‌شه. زمان هوشمند و بحث خاص خودش رو داره. الان ما زمان برامون برکتش بیشتره یا مثلا اونی که پنجاه سال پیش بوده؟ پنجاه سال پیش اصلا صبح شب نمی‌شده. صد سال پیش حس انسان روی زمان بیشتر بوده. بوده یا نبوده؟ الان خودمون حالا هر سن و سالی داشته باشیم، اگر برگردیم به گذشته نگاه کنیم؛ متوجه این موضوع می‌شیم. زمان تابع یک سری مسائلی‌ست، هوشمند و حالا بحث‌هایی داره. بنابراین، همینطور که ما داریم می‌ریم جلوتر، به‌زودی چشم بهم می‌زنیم ظهر شده، چشم بهم می‌زنیم شب شده، تمام شد.



سوال: ببخشید استاد دلیلش رو می‌گید؟

استاد: دلیلش اینه که همونطور که در همین دوره با هم صحبت کردیم، گفتیم زمان هوشمند و بهش می‌گیم برو، نمیره! می‌گیم نرو؛ میره. همینطور هم بود دیگه، حالا ما داریم روز به روز وقتی می‌ریم جلوتر، اگر دقت کنید مسئله بدو بدوی ما مدام بیشتر

می‌شه. همه رو می‌بینید که یک چیز بیشتر ندارند، بدو بدو بدو! وقتی در حال بدو بدو هستیم؛ منظورمون این می‌شه که زمان، نگذر، نگذر! همه در یک عجله هستند، همه در یک شتاب هستند که بدونند زود این هم انجام بدند، اون کار رو هم انجام بدند و در این شرایط که ما نسبت به زمان دیکتاتور هستیم، نسبت به مکان دیکتاتور هستیم؛ زمان هم واکنش نشون میده. همونطور که الان توضیح دادیم، الان شما دارید می‌بینید که ما چشم بهم می‌زنیم؛ می‌بینیم ظهر شده. چشم بهم می‌زنیم؛ می‌بینیم شب شده. فقط یک جاهایی اگر، تونسته باشیم همراه باشیم؛ موضوع فرق می‌کنه. در مورد بحث همفازی با زمان در ترم شش صحبت می‌کنیم یا مثلا در مورد همفازی با مکان هم صحبت می‌کنیم.

این حل شد یا نشد؟ یعنی هر جا بریم که بدو بدو بیشتر باشه؛ حس زمان کوتاه‌تره. مثلا الان، اگر بریم یک روستا حس زمان بیشتر می‌شه. شما میرید توی یک روستا می‌بینید هیچکی در حال دو نیست. اینها رو تجربه کردید دیگه؟ همه الان هم می‌تونیم تجربه کنیم. ممکنه الان اگه بریم یک روستا حوصله‌مون سر بره. معمولا ما نمی‌تونیم تو روستا دوام بیاریم الان. بریم به یک روستا یک روز، دو روز می‌تونیم، حالا دیگه به هفته بخواد بکشه، دیگه دیوونه می‌شیم، دیگه حوصله‌مون سر میره؛ اجتناب ناپذیره. خودمون رو درگیر یک زندگی پر هیاهو کردیم، هیاهو برای هیچ. حالا این هیاهوی بدو بدو در واقع برکت زمان رو گرفته. حالا می‌گن مثلا برکت، بحث برکت یک ماجرایست باز برای خودش. اون برکت زمان رو گرفته و می‌بینیم که اصلا هیچ چیزی ازش نداریم. مثلا اینکه هر چی پول هست که پشتش موج نارضایتی هست؛ می‌بینیم که اون هم برکت نداره.

بقیه ماجراها هم همینطوره. در مورد مکان هم فلک دیکتاتوری نمی‌پذیره. هیچ‌کدام از اینها دیکتاتوری قبول نمی‌کنند. اونچه رو که ما بخوایم دیکتاتوری کنیم و اعمال کنیم، جلومون می‌ایستن؛ حالا هم زمان، هم فلک و همه این ارکان هستی. برای همین هم می‌گن مار از پونه خوشش نمیاد ولی اون میره در لونه‌اش سبز می‌شه.

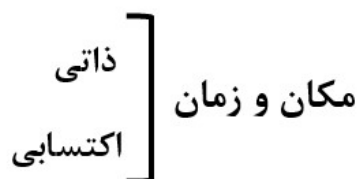
بحث ذاتی و اکتسابی زمان و مکان:

حضار: می‌گن که بعضی از مناطق مغناطیس داره. یعنی می‌شه توش بهتر تمرکز کرد یا مثلاً اگر رو به قبله باشیم، رو به قبله بخوابیم؛ مغناطیسش روی ما اثر می‌گذاره یا مثلاً می‌بینیم حضرت محمد، حضرت موسی، عیسی اینها همه از یک منطقه‌اند؛ اگر کره زمین را بخواهیم در نظر بگیریم؛ آیا اینها دخالتی نداره؟

استاد: اولاً می‌گه «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا»، ما برای همه امت‌ها رسول داریم.

ادامه سوال: اون پنج تا پیامبر اولوالعزم؟

استاد: بله، دلیل اینکه این مناطق بسیار باستانی هستند. ولی موضوع اینجاست که موضوع تاثیر مغناطیس در اینکه، یک ملتی با عرفان آشنا بشن یا نشن یا مسائل دیگه، اینها نیست. در مورد مکان و زمان، یک بحث ذاتی داریم، یک بحث اکتسابی داریم.



بحث ذاتی مکان و زمان: به‌طور ذاتی هیچ فرقی بین دو مکان و دو زمان نیست. حتی هر ذره‌ای مرکز هستی به‌حساب میاد. یعنی در علم، در آسترونومی، در واقع هر ذره‌ای در عالم هستی، مرکز عالم هستی به‌حساب میاد و با وجود اینکه می‌گیم بیگ بنگ، این بیگ بنگ مرکز نداره و هر ذره‌ای مرکز بیگ بنگ به‌حساب میاد. می‌گیم انبساط جهان، جهان انبساط داره ولی هر ذره‌ای مرکز انبساط به‌حساب میاد. یعنی طراحی طوریه که هر ذره‌ای در محاصره گذشته قرار داره. هر ذره‌ای به هر جهتی نگاه کنه؛ با گذشته روبرو می‌شه. لذا این به این معناست که هر ذره‌ای مرکز عالم هستی به‌حساب میاد. هر زمانی با زمان دیگه‌ای به‌طور ذاتی یکسانه؛ فرقی نمی‌کنه. بارگاه الهی تعطیلی و تبعیض نداره که مثلاً بگیم الان تعطیله، صبر کنیم تا فلان ساعت یا الان سر کیسه رو زیاد شل نکردند؛ ولی فلان موقع سر کیسه را شل می‌کنند. اصلاً اینطور مطلبی نیست. بارگاه الهی:

تو نه مثل آفتابی که ظهور و غیبت اُفتد
دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی

هر زمانی برای اینکه اون ارتباط برقرار بشه، اون دریافت بشه؛ هیچ فرقی با زمان دیگه‌ای نداره. این از نظر ذاتی.

. بحث اکتسابی مکان و زمان: از نظر اکتسابی، مکان با مکان، زمان با زمان تفاوت پیدا می‌کنه. هر مکانی شارژ پذیره، باردار می‌شه، شارژش شعوری می‌شه. شارژ یک کازینو با شارژ مسجد فرق می‌کنه، شارژ اماکن متبرکه با جای دیگه فرق می‌کنه، شارژ کعبه با جای دیگه فرق می‌کنه و این مسئله‌ای‌ست که کسب می‌شه؛ اکتساب می‌شه.

«شارژ زمان یا شرافت زمان»، یا بحث اینکه یک زمانی شاخص بشه؛ فرق می‌کنه. اون زمانی که ما موفق بشیم قدر و منزلت رو پیدا کنیم؛ اون لحظه کاملاً شاخص و مشخص می‌شه. بنابراین، از این نقطه نظر که یک اشاره دیگه‌ای هم بهش داشتیم، در واقع این هست که متمایزش می‌کنه؛ اینه که فرق می‌گذاره.

سوال: تاریخشون، تاریخ و فرهنگشونه شاید که روی اون مناطق مثل بیت المقدس و اینها بوده.

استاد: ببینید اینها مناطقی‌ست که سابقه دارند؛ سابقه بسیار طولانی هست. مثلاً یک جایی مثل آمریکا سابقه‌ای نداره، سابقه دو سه قرن داره؛ بیشتر که نداره. بنابراین، در واقع بحث سابقه‌ست که این ماجراها شروع شده و بیشتر دریافت‌ها، بیشتر مسائل از این نواحی صورت گرفته و بعد به هر حال یک جایی می‌بینید که مهد یک قضیه‌ای می‌شه. بالاخره یک جایی باید مهد بشه. اگه اونجا بشه؛ می‌گیم چرا اونجا شده؟ اگه اینجا شده؛ می‌گیم چرا اینجا؟ یک جای دیگه... بالاخره هر ماجرای در سطح بشری معمولاً از یک نفر شروع شده، همیشه یک نفر شروع کرده و بعدها گسترش پیدا کرده و حالا اون یک نفر، بالاخره باید یک نفری باشه دیگه. اگر این باشه؛ می‌گن چرا این شده؟ اگر اون باشه؛ می‌گن چرا اون شده؟ اگر در این مملکت باشه؛ می‌گن چرا اینجا؟ اگر در اون مملکت باشه؛ می‌گن ... بالاخره باید از یک جایی شروع می‌شده و حالا وقتی شروع شد، این می‌شه پایه‌گذاری، می‌شه مهد و می‌بینید که اون قوم از دسترسی بیشتری به اون مسئله برخوردار میشن و مستفیض میشن. این یک چیزی‌ست که دیگه

وجود داشته و وجود داره و هست و اون قوم بیشتر و بهتر می‌تونند اون مسئله رو درکش کنند. الان یک آمریکایی خودش رو بُکشه، مثل ایرانی نمی‌تونه تار بزنه؛ امکان نداره! یک ایرانی شاید نتونه مثل یک اروپایی فرضاً یک قطعه کلاسیک رو اجرا کنه. از نظر نُتی می‌تونه ولی از نظر مود درونی اشکال داره. مثلاً شما می‌بینید که می‌گن سوهان قم، باقلوای... مگه بقیه نمی‌تونن اون‌ها رو درست کنن؟ ولی در واقع این به‌نظر میاد که این دیگه تو گوشت و پوست و استخون و ژنشون هم حتی این قضیه تاثیر گذاشته. این‌ها یک چیزهایی هست و بعضی جاها می‌بینید که در مسائل مختلف، حالا موسیقی باشه، عرفان باشه، هر چی باشه؛ به خاطر بنیانگذاری‌هایی که شده؛ اون بنیانگذاری‌ها تاثیر گذاشته و مسائل بعدی رو راحت‌تر کرده و بهتر جا انداخته.

زمان‌های معین شده برای نماز، به‌منزله پیمان:

سوال: زمان‌هایی که برای نمازها مون گذاشتند چی؟

استاد: در مورد زمان‌هایی که برای نمازها گذاشتند، توجه کنید که همون مثال رو ما در قضیه خودمون داشتیم و داریم. شما مثلاً به یکی می‌گی که ارتباط می‌گیری؟ تو اتصال میایی؟ می‌گه میام. کی میایی؟ می‌گه حالا هر موقع وقت کردم؛ میام. وقتی این رو می‌گه، می‌بینید که می‌گه بذار الان ناهار بخورم، بعد این کار رو کنم. ناهار رو می‌خوره؛ می‌گه بذار یک چرت بخوابم. چرت رو می‌زنه، بعد می‌گه بذار حالا از خواب بیدار شدم، یک چایی بخورم بعد و بعد و بعد و می‌بینه که شش روز گذشته؛ هنوز اون مسئله نشده. لذا ما یقه‌اش رو می‌گیریم، می‌گیم زمان بگو، پیمان ببند؛ وگرنه هیچ تفاوتی نداره. ولی شما حسابش رو بکنید، به یکی می‌گیم که بگو ببینیم برای اتصال چکار می‌کنی؟ چه پیشنهادی داری؟ یعنی منظورم از نظر زمانه. یکی می‌گه که من می‌خوام بیست و چهار ساعته باشه، یکی می‌گه من سر این ساعت و این ساعت. کدوم یکیشون نتیجه می‌گیرند؟ کدوم یکی رو می‌تونیم روی حرفش حساب کنیم؟ اون‌ی که پیمان بسته. حالا بیست و چهار ساعته میره شامل همون ماجراها می‌شه. بنابراین، برای ما پیمان گذاشتند، پیمان گذاشته شده که ما یک نقاط عطفی این وسط داشته باشیم؛ وگرنه ساعات دیگه درگاه خداوند تعطیله؟ تعطیل نیست! ولی وقتی با پیمان انجام می‌شه؛ یک مسئله دیگه داره.

ادامه بحث ذاتی و اکتسابی زمان و مکان:

اصولا هر مکانی نسبت به قضیه‌ای که داره و ما به اون خاطر در اونجا رفت و آمد می‌کنیم؛ تشعشعش تغییر می‌کنه. این رو قبلا هم توضیح دادیم اگر خاطرتون باشه که می‌کنه در عرفان رو مثال زدیم. از جمله این جاها در بحث عرفان، می‌کنه بود. می‌کنه یعنی چی بود؟

حضار: آگاهی‌کنه.

استاد: آگاهی‌کنه. حالا وقتی که ما می‌ریم توی یک آگاهی‌کنه؛ تشعشع آگاهی داره و یک جای دیگه، تشعشع دیگه‌ای داره. بنابراین هر مکانی تشعشع خاص خودش رو خواهد گرفت و پیدا می‌کنه که از جمله بحث می‌کنه در عرفان به‌عنوان سمبل همین قضیه‌ست. ولی وقتی کسی میره کعبه، وقتی میره مسجد، با یک تشعشع میره. وقتی میره مثلا دارایی، وقتی میره شهرداری، با یک تشعشع دیگه میره. وقتی میره دادسرا تشعشع اضطراب، نگرانی، خشم ولی وقتی میره اونجا دیگه همه رو رها کرده و رفته که یک‌خرده خودش رو آروم کنه. تشعشعات مختلفی وجود داره. بعد اونجا جریانات آگاهی، جریانات مختلف اینها همه در حاشیه شروع می‌کنند تغییراتی در اون محل ایجاد کردن. تغییراتی رو ایجاد می‌کنه که اون محل، محلی خاص می‌شه. حالا هر محلی از یک نظر خاص می‌شه. کازینو از یک نظر خاص می‌شه؛ یک مسجد از یک نظر دیگه‌ای.

قانون حرکت در سکون:

در خصوص قانون حرکت در سکون به همین مطلبی که در رابطه با شتابزدگی انسان توضیح دادیم؛ ارتباط پیدا می‌کنه. وقتی که ما به هستی نگاه می‌کنیم، هستی از نظر شتاب چگونه‌ست؟ از نظر دستپاچگی چگونه‌ست؟ از نظر عجله، از نظر اینکه یالا بریم به جایی برسیم؛ چگونه‌ست؟ پیامی می‌گیریم ازش؟ وقتی به آسمان نگاه می‌کنیم؛ انگار نه انگار که اصلا جایی برای رفتن هست. انگار نه انگار که هیچ ذره‌ای می‌خواد به یک سمتی بره. همینجوری نگاهش که می‌کنیم؛ چی به نظر میاد؟ در آرامش کامل. ولی وقتی می‌ریم تو دلشون؛ چقدر سرعت دارند؟ وقتی می‌ریم تو دلشون، می‌بینیم که سرعت‌ها و شتاب‌های عظیم و عجیب و غریبی دارند. ولی وقتی از دور نگاه می‌کنیم، وقتی می‌ریم تو دل یک ذره، با سرعت‌های عجیب و عظیمی روبرو هستیم. سرعت‌های چند دهم

سرعت نور و... با سرعت عجیبی یک الکترون داره می‌چرخه، ولی وقتی در مجموع نگاه می‌کنیم؛ انگار نه انگار که جهان هستی می‌خواهد به جایی بره و انگار نه انگار حرکتی ما داریم. در مورد ما چطوره؟ درست برعکس، وقتی که به انسان نگاه می‌شه، انسان چنان در حال تکاپو و تکان خوردن و جنبیدن و اینهاست که انگار الان می‌خواهد دنیا رو از جای بگنه؛ وقتی میاد به آخر روز می‌گیم چکار کردی؟ می‌بینیم که هیچ کاری نکرده، هیچ جایی نرفته، یعنی درست برعکسه. ظاهرش تکون و شکون و ... آخرش می‌گیم چکار کردی؟ می‌بینیم که هیچ کاری نکرده. درست برعکس اون ماجراست و زمان هم اینجا توی این رابطه، زمان هم منتظره که همونطور که گفتیم، حقمون رو کف دستمون بگذاره و بقیه بخش‌ها هم که به همچنین.

تعریف آرزو - اجتناب از دیکتاتوری به فلک:

در مورد آرزوها، یک آرزو، فقط یک نظر. حالا این رو بعدها در موردش صحبت داریم، فقط یک نظر. اگر بیشتر بهش بپردازیم، اگر یک نظر بیشتر صرف یک آرزو کنیم؛ می‌شه قانون مار و پونه. آرزو اون چیزی‌ست که الان نمی‌تونیم بهش تحقق ببخشیم؛ اگر می‌تونستیم تحقق ببخشیم که دیگه نمی‌شد آرزو. یک خونه‌ای می‌خواهیم بخریم، پولش تو جیبمون باشه، می‌ریم می‌گیم ما این خونه رو می‌خوایم، ولی وقتی پولش نیست؛ می‌گیم ما آرزو داشتیم که این خونه رو می‌خریدیم. در اون صورت، اگر یک نظر بیشتر بندازیم؛ قانون مار و پونه شروع می‌شه. حالا درست برعکس این تفکراتی که امروز اومده که اون آرزو رو بچسبید و بهش بپردازید و، شاخ و برگش بدید و...

سوال: مگه ما اینجا با خاموشی ذهن طراحی نمی‌کنیم؟

استاد: مگه آرزو طراحی می‌کنیم؟ شما طراحی می‌کنید، اون نمی‌شه آرزو. یک خونه‌ای که وجود نداره؛ شما طراحی می‌کنید. این طراحی، آرزو یعنی داشتن یک چیزی، یعنی رفتن به یک چیزی رسیدن، با طراحی خیلی فرق می‌کنه.

سوال: پس اون چیزی که می‌خواهیم، مثلاً همین خونه که شما دارید می‌گید؛ این رو طراحی کنیم که بهش برسیم اینطوری نیست؟

استاد: نه! نه! طراحی کنیم بهش برسیم؛ می‌شه برنامه‌ریزی. با چه طرح و برنامه‌ای اون خونه رو می‌خواهیم بخریم؟ اگر طرح و برنامه داره؛ این هم درسته. اما اگر دست

نیافتنی‌ست، طرح و برنامه نداره؛ این میشه آرزو. آرزو تعریف داره، مثلاً شما فرض کنید که می‌خواید یک خونه بخرید، می‌اید حساب می‌کنید که ظرف یک سال آینده با چه برنامه‌ریزی می‌تونید این خونه رو بخرید، این برنامه‌ریزیه؛ باید باشه. همون خونه رو خودتون می‌خواید بسازید، باید طراحی‌ش کنید؛ این هم درسته. بنابراین، آرزو یعنی چیزی که کم و کیفش معلوم نیست، نفرش معلوم نیست، چیزیش معلوم نیست. مثلاً فرض کنیم که کسی آرزو داره ازدواج کنه؛ ولی نه نفرش معلومه و نه هیچ چیزش معلوم نیست. این می‌شه آرزو.

برقراری ارتباط کنترل ذهن (سکوت ذهن)

یک ارتباط کنترل ذهن برقرار کنیم.

خیلی ممنون، متشکر، دوستانی که کنترلشون خوب بود؟ متوسط؟ و زیر متوسط؟

لزوم پیش رفتن مطابق با زمان:

یادداشت یکی از شاگردان: با عرض سلام و... استاد، شایعات زیادی درباره شما هست. یکی اینکه اسلام مدرن را می‌خواهید به ما القا کنید. دیگر اینکه وهابیت و سنیت را می‌خواهید ترویج دهید به هر حال انگار برای شما می‌خواهند پاپوش‌هایی بسازند و زیرآبتان را بزنند.

استاد: باور کنید که من هنوز نمی‌دونم وهابیت یعنی چی و خیلی خوشحال می‌شم اگر دوستانی که اطلاعاتی دارند، کتابی دارند، در اختیار ما بگذارند تا ما ببینیم که در واقع این چیه. بعد یک مسئله دیگه اینکه اسلام مدرن یعنی چی؟ من که نمی‌دونم ولی به هر صورت، اگر بحث اینجاست که با زبانی امروزی با هم صحبت کنیم؛ امیرالمومنین (ع) فرمودند: مطابق زمان پیش برید. باید مطابق زمان پیش بریم، نسل امروز صحبت‌های نسل قبلی رو، قبول نداره. اگر با اون بیان، با اون زبان باشه؛ یک بیگانگی هست و این اجتناب‌ناپذیره. اگر با زبان نسل امروز صحبت کردیم، قدری یک امیدی هست که یک خرده تو چنگمون نگهشون داریم. اگر نتوانستیم با زبانشون صحبت کنیم، با اجازتون همه‌شون میرن جذب اینور و اونور میشن که شدند؛ یعنی دیگه از دست ما خارج شدند.

خودتون هم اینها رو می‌دونید حالا پس در واقع اینها فقط انگ هستند و همه یک مسائل گنگ و مبهم و ابهام آمیزه و بحث اینجاست که اون چیزی که اشتباه هست؛ اون رو باید بیایم روش بحث کنیم و با برچسب و اینها چیزی درست نمی‌شه.

تعریف غضب الهی:

ما لازم بوده که با هستی همفاز باشیم و کتاب آیات آشکار، کتاب هستی‌ست. اونچه که در هستی جاری‌ست، روی ما هم صدق می‌کنه و هر جایی که ما عدم تطابق داریم؛ اونجا دچار اشکال هستیم. از جمله همین موضوع شتاب‌زدگی که ما دچارش شدیم. یکی از تبعات زندگی ماشینی و زندگی مدرن، همون شتاب‌زدگی‌ست که فلک و زمان را علیه ما بسیج کرده همونطور که داریم می‌بینیم. چون اینها هوشمندند و علیه ما بسیج میشن. بعضی موقع‌ها ما می‌گیم غضب الهی. غضب الهی تعریف داره. غضب الهی، نظر کردن خاص در جهت چیزی نیست؛ قانونمند. وقتی که ما قوانین رو رعایت نکنیم؛ مورد غضب قرار می‌گیریم. الان زمان ما رو غضب می‌کنه، فلک ما رو غضب می‌کنه؛ اینها می‌شه غضب الهی. رعایت مقررات نکنیم؛ به غضب الهی دچار می‌شیم. الان مثلا رعایت یک سری مسائل رو نکردیم، طوفان نوح در راهه و یخ‌های قطبی دارند آب میشن و اینها غضب الهیه؛ غضب الهی دوباره قانونمند. بنابراین، در حاشیه، اونجایی که ما با هستی در تضاد می‌افتیم؛ به دنبالش غضب الهی جاری می‌شه. مثلا می‌گن قوم فلان، قوم بهمان، قوم بیسار... اینها در واقع درس‌هایی‌ست که برای ما وجود داره که رعایت‌هایی رو داشته باشیم تا مورد غضب قرار نگیریم. غضب هم عادلانه‌ست و غضب هم دوباره مثل همه چیز از عدالت میاد و قانونه که اون غضب را اجرا می‌کنه.

قانون تاثیر متقابل:

در مورد قانون تاثیر متقابل، آنچه که در جهان هستی وجود داره، هر ذره‌ای روی ذره دیگه، هر چیزی روی چیز دیگری، اثر متقابل داره. یعنی اثر می‌گذاره و اثر می‌گیره و در واقع هیچ جزئی در جهان هستی نیست که از جزء دیگری تاثیر پذیری نداشته باشه؛ اثر نگذاره و اثر نپذیره. لذا وقتی که این مطلب به ما می‌رسه، ما هم باید بدونیم که روی همه چیز اثر می‌گذاریم و اثر می‌گیریم. هیچ کسی به‌خودی خود نمی‌تونه بگه من خودمم؛ خودم می‌دونم! دلم می‌خواد که اینجوری باشه؛ دلم می‌خواد اونجوری باشه.

حالا غیر از تاثیرات شعوری که داریم و پنهانه کاملاً، بحث تاثیر متقابل رو ما روی همدیگه داریم و در این خصوص ما آلودگی هستی داریم که در واقع آلودگی تشعشعاتی‌ست. دوره هفت طی یک نموداری در موردش صحبت می‌کنیم که آلودگی هستی یعنی چی و پیامدهایی که از آلودگی هستی یا آلودگی تشعشعاتی هستی به ما برمی‌گرفته؛ چیه و چگونه‌ست؟ بنابراین هیچ کسی نمی‌تونه وجود خودش رو در یک جایی دیمی تصور کنه، هر جور دلش خواست فکر کنه، هر جور دلش خواست بره، هر جور دلش خواست بیاد. اگر نسبت به هستی خودش رو متعهد بدونه، دیگه نمی‌تونه هر تشعشعی به هستی بده، دیگه نمی‌تونه هر تشعشعی رو به افراد جامعه بده و لازم می‌شه که ما تزکیه تشعشعاتی و این حرف‌ها رو داشته باشیم و در یک چارچوب‌هایی حرکت کنیم. این چارچوب‌ها خیلی‌هاش در ادیان مطرح شده. حالا گیریم که در ادیان هم نخواهیم نگاه کنیم؛ در هستی می‌بینید که باید بخونیمش و فرقی نمی‌کنه. اینها همه دارند مسائل مختلفی رو بیان می‌کنند که در واقع می‌خوان اجزاء این تن واحده رو تشریح کنند، توضیح بدن، تاثیرهای متقابل اونها رو روی همدیگه بررسی کنند و خلاصه کلام اینه که جهان هستی تن واحده‌ست. آیا بین بدن من تاثیر متقابل وجود داره یا نه؟

دگر عضوها را نماند قرار

چو عضوی به درد آورد روزگار

الان تمام سلول‌های ما زنجیروار به هم اتصال داره. در چه صورتی بهترین راندمان رو داره؟ در صورتی‌که تاثیر متقابل مثبت باشه. تاثیر متقابل مثبت اگر باشه؛ این سیستم درست عمل می‌کنه. ولی به محض اینکه یک سلول یا یک جایی یا یک عضوی یا به هر حال یک ساز مخالف در یک جایی زده بشه؛ همه چی بهم ریخته می‌شه. اون ارکستر سمفونی این همه افراد در اون هستند، اگر یک نفر یک نتی رو یک ذره خارج بزنه؛ بقیه از دور خارج میشن. پس بحث تاثیر متقابل، بحث باز مهمی‌ست که توی بحث تن واحده وقتی می‌ایم، می‌بینیم که در این تفکر هر کسی باید دیگری رو رشد بده تا خودش از تاثیر مثبت برخوردار بشه. اگر دیگری تنزل کنه؛ ما در معرض تشعشع منفی قرار می‌گیریم. اگر یک کسی سقوط کنه، ما در معرض تاثیر منفی قرار می‌گیریم؛ هیچ‌کس از تاثیر دیگری در امان نیست اگر تاثیر منفی باشه. بحث همون ماجرای بنی آدم، همون بحثی‌ست که به هر صورت انسان به یک نقطه نظرانی می‌رسه که متوجه می‌شه، اگر

بخواید خودش رشد کنه؛ باید دیگری رو رشد بده. مثل همین بدنه، اگر اون رو ساقش کردی؛ دیر یا زود خودت هم ساق می‌شی.

قانون عمل و عکس‌العمل:

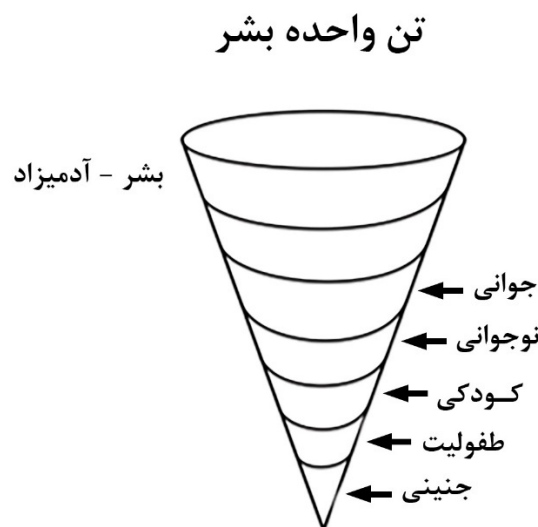
قانون عمل و عکس‌العمل: هر عملی، عکس‌العملی داره.

این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را صدا

جهان مثل کوهه و یک صدا کنیم توش برمی‌گرده، پژواک می‌کنه و لحظاتی بعد برمی‌گرده به خودمون می‌رسه. تو بحث عکس‌العمل‌ها بعضی کیس‌ها آنی هستن؛ الله سریع الحساب. بعضی موقع‌ها زمان می‌بره و موجی‌ست. مثلاً وقتی ما حرص بخوریم، به‌طور آنی امتیازهای منفی ثبت و ضبط می‌شه. از یک طرف سم ایجاد می‌شه، از یک طرف تشعشع منفی ایجاد می‌شه و ما رو درگیر می‌کنه، آنی همونجا امتیاز مثبت و منفیش مشخص می‌شه. اما در یک شرایط دیگری، زمان می‌بره. مثلاً فرض کنید که یک نفر صبح از خونه میاد بیرون، با یک راننده ماشین کنتاکت پیدا می‌کنه. اعصاب یک راننده رو خراب می‌کنه، اون راننده اعصاب یکی دیگه رو خراب می‌کنه، بعد اون مسافر بعدی، یکی دیگه، یکی دیگه، اون هم می‌رسه به یک مغازه‌دار و... شب این آقا برمی‌گرده خونه‌اش و می‌بینه که همسرش اعصابش خرابه، شروع کرد یک جورایی حالگیری کردن. این ارتباطش از این به اونجا چه جوریه؟ حالا نگو این خانومش رفته یک چیزی بخره، یک کاری انجام بده، همون موجی که ایجاد شده بود، حالا رسید به این، دوباره برمی‌گرده به خودش به‌طور نامحسوس و پنهان. حتی بعضی موقع‌ها کارما یا عکس‌العمل‌هایی شامل این نسل نمی‌شه ولی نسل بعدی باید غرامتش رو بپردازه؛ کما اینکه الان ما داریم می‌پردازیم و نسل بعدی هم غرامت بخشی از کارهای ما رو می‌پردازه. پس، از یک آن و لحظه و همینطوری دیگه کوتاه مدت و بلند مدت و خیلی طولانی مدت متغیره. توجه کنید که اثر گم نمی‌شه؛ به یک نوعی حتی در زندگی بعدی هم آثار انتقال پیدا کرده. الان شما با بررسی کالبدهای ذهنی، این رو متوجه می‌شید که اشتباهی رو که اینجا کرده؛ هنوز اونجا هم درگیر همین اشتباهه. اما نسل هم در عین حال اشتباه اون رو دارند جبران می‌کنند.

تن واحد بشر:

این موضوع رو زیاد توضیح دادیم و زیاد توضیح میدیم. بحث تن واحد رو نباید فراموش کنیم. در مجموع، همه انسان‌ها تن واحده‌ای هستند. تن واحد انسان‌ها مطابق شکل زیر هست.



دوران جنینی داشته، دوران طفولیت، کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی، کهنسالی. الان ما داریم میانسالی رو پشت سر می‌گذاریم و می‌ریم که یواش یواش وارد دوران کهنسالی بشیم؛ حالا با خصوصیات ویژه‌ای که این قضیه داره. شما این رو فراموش نکنید و این تن واحد سلول‌هایی داره. مثلاً الان این بخش طفولیت زنده‌ست؟ آیا الان سن جوانی رفته یا نرفته؟ به زعم ما جوانی رفته. حالا علت اینکه می‌گیم طفولیت، مثلاً یک طفل عقل داره؟ نداره. آیا انسان در یک زمانی عقل داشته؟ نداشته دیگه! چقدر دویده تا یک آتش کشف کرده، چقدر دویده ابزار اختراع کرده. ما زمانی می‌گیم کودکی که این طفل، پیرامون خودش رو شناسایی کرده، ابزار رو می‌گیره و می‌شناسه؛ این دوران کودکیه. یک زمانی دیگه انسان ابزار رو شناخت، عقلش استارت خورد، آیا انسان مثلاً در زمان قدیم، مثلاً در اون زمان کودکی، عشق رو هم می‌شناخته؟ نمی‌شناخته. مثلاً اولین خط شعر کی گفته شده؟ اولین موسیقی رو کی ساخته؟ تبعات عشق که استارت خورده؟ اولین جوک چه زمانی ساخته شده؟ بعد میاد در دوران نوجوانی با مقدمه عشق آشنا می‌شه و در دوران جوانی عشق رو متوجه می‌شه، یعنی تجربه می‌کنه؛ اما جمع‌بندی نداره. در دوره میانسالی که از عشق جمع‌بندی هست؛ حالا

درست یا غلط. نتیجه‌گیری‌هایی که هست، یکی می‌گه چیز بیخودی بود، اینطور بود و اونطور بود، یکی می‌گه خوب بود و کلاً نتیجه‌گیری‌های مختلف در میانسالیه. نتیجه‌گیری بعد از اینه که اینها دیگه همه تجربه شد؛ یعنی در میانسالی‌ست. در کهنسالی سن نوشتن پایان نامه «چه حاصل» هست. یعنی اومدیم و رفتیم، چه حاصل؟ حالا در مورد ما این مرحله رو خودمون طی کردیم یا نه؟ یعنی الان من اینجا وایستم و این مراحل رو قیاس کنیم؛ طی کردیم یا نکردیم؟ آیا من دوران کودکیم، مرده یا نمرده؟ کالبد فیزیکی ما هر هشت سال یک بار عوض می‌شه، در مورد هر کدوم از ما چند بار تا حالا کالبد فیزیکی وجودمون از بین رفته؟ آیا اونها جزء ما بودند یا نبودند؟ اینها رو دیگه از اینجاش رو لطفا دقت بفرمایید، هشت سال قبل من، خود من بودم یا نبودم؟ چون من تا حالا چند تا کالبد عوض کردم دیگه، ما هر هشت سال یک کالبد عوض می‌کنیم. اون کالبد هشت سال قبل من که الان مرده؛ اون نسبتش با من چیه؟

سوال: فیزیکش رو می‌گید استاد؟

استاد: بله، فیزیکش مرده دیگه. هر هشت سال یک بار، این فیزیک عوض می‌شه و فیزیک جدید میاد. الان اگر جرایم هشت سال پیش رو به من بگن، من میگم اون که من نبودم؛ اون کالبد مُرد. یعنی در واقع هر هشت سال یک بار، این مرکب عوض می‌شه؛ دقیقاً مثل همین شکل تن واحده که مراحل مختلف داره. اما آیا هشت سال پیش من، من بودم یا نبودم؟ جزء من بوده یا نبوده؟

حضار: بوده.

استاد: اینکه ارتباط هشت سال پیش من با من خودش چیه؛ یک بحثی بسیار مفصلیه. حالا آیا انسان نئاندرتال جزء من هست یا نیست؟

حضار: بله.

استاد: تن واحده، موضوع پیچیده‌ایه.

حضار: یکم بیشتر توضیح بدیم.

استاد: این هشت سال رو متوجه شدید یا نشدید؟

حضار: نه!

استاد: ببینید ما هر هشت سال یک بار این کالبد فیزیکی‌مون عوض می‌شه. چون تمام سلول‌ها کاملاً یک بار عوض میشن، هیچ کدوم از سلول‌های هشت سال پیش الان دیگه اینجا حضور ندارند.

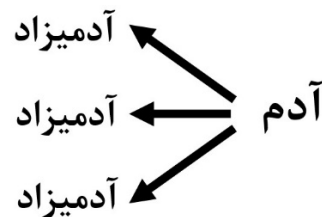
سوال: استاد نفس چی می‌شه؟ فقط فیزیک عوض میشه به کالبد ربطی نداره؟

استاد: به راننده ربطی نداره، فقط این فیزیک عوض میشه؛ راننده یکی‌ست. یعنی مرکب عوض می‌شه. مثل اینکه که شما ماشین دارید؛ موتورش رو عوض می‌کنید، لاستیک‌هاش رو عوض می‌کنید، بدنه‌ش رو عوض می‌کنید. همون ماشینه ولی اصلاً هیچ‌کدوم از قطعات هشت سال پیش روش نیست. اما اینجا در موضوع تن واحده، اون هم که هشت سال پیش بوده توی این کالبد و جزء این فیزیک بوده، هنوز من هستم و هنوز جزء مسائل منه و هر کاری کرده؛ به حساب منه. در خصوص ماجرایی انسان یا بشر، سلول‌های تن واحده بشر، انسانه. یک سلول الان در بدن ما، باید جدا هم آزمایش پس بده و هر سلول جداست. اگر یک سلول اشتباه کنه؛ می‌ریم یقه اون رو می‌گیریم و می‌گیم تو چرا سرطانی شدی؟ تو چرا تحلیل رفتی؟ یعنی هر سلول جداگانه مورد باز خواسته. اما کلش چی؟ کلش هم مورد باز خواسته. حالا در مورد تن واحده، کل تن واحده میشه بشر.

بشر مساوی است با آدمیزاد. یعنی یکی از انشعابات آدم. کل بشر یک حرفی داره؛ جزءش هم یک حرفی.

بشر = آدمیزاد

این تن واحده بشر به اضافه مراحل مختلف دیگه، می‌شه آدم. کل آدم، دوباره خودش تن واحده‌ای‌ست و اون هم یک حرف داره. کما اینکه گفتند: «یا آدم انبئونی»، ای آدم آزمایش پس بده! آدم هم آزمایش پس داد؛ قبول شد در همون صفر ثانیه.



سوال: آدم خودِ خدا نیست؟ یعنی خود خدا که خرد شده و شدیم ما. وقتی می‌گیم ، آدم همان خداست تقریباً، درسته؟

استاد: ببینید، حالا اگر بیایم این رو، تو این مرحله بخواهیم بگیم خودش، اصلاً غیر از خودش هیچی نیست. هر چه خلق شده؛ از خودش اومده.

غیر خدا در دو جهان هیچ نیست هیچ مگو غیر که آن هیچ نیست

هر چی اومده از خودش اومده. اما وقتی این بحث رو می‌کنیم، باید اینها رو آنالیز کنیم؛ تفکیک کنیم. الان آدم دیگه آدمه. بشر، بشره. دیگه اینجا نمی‌تونیم بگیم که آدم خداست. بحث انا الحق خداست، بحث قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس اون خداست. یک جایی هم می‌رسیم می‌بینیم که همه‌اش خودش، همه‌اش تجلی خودش، هر جا نگاه کنیم؛ خودش. اون خداست.

من این موضوع تن واحده رو گفتم، حالا بعضی از دوستان ممکنه بگن که توضیح بیشتر بدین. این بحث سنگینه، ولی یک چیز می‌خواهیم بگیم؛ یک مطلبه که ما از هم جدا، نیستیم. از زوایای مختلف وقتی این بحث رو می‌ایم، حالا وقتی که شجره رو بحث می‌کنیم؛ می‌رسیم به یکتایی خودمون. گفت: لا تقربا هذا الشجره، به این درخت نزدیک نشید. راجع به درخت اگر صحبت کنیم؛ می‌رسیم به اینکه با هم یکتایییم. از این زاویه نگاه کنیم؛ می‌رسیم به یکتایی. از هر زاویه‌ای که حالا یواش یواش صحبت می‌کنیم، می‌رسیم به اینکه ما یک تن واحده‌ای داریم و اگر من اشتباه کنم به شما منتقل میشه. شما اشتباه کنید بر من تاثیر می‌گذاره، اشتباه من بر نسل بعدی تاثیر داره و همینطور همه روی یکدیگر تاثیر دارن. در واقع، الان یک سلول اشتباه کنه، بقیه سلول‌ها، صدمه‌اش رو می‌بینند؛ لذا بحث نظریه رشد جمعی را داریم. یعنی همه باید رشد کنند، همه سلول‌ها باید این وسط بهشون رسیدگی بشه. نجات جمعی، رشد جمعی، سلامتی جمعی و این مسائل رو در واقع داریم که همه اینها در جمع مورد بررسی قرار می‌گیره.

سوال: استاد خیلی‌ها نمی‌پذیرند وقتی باهاشون در میان می‌گذارید موضع می‌گیرند؟

استاد: بله. بحث بکش تا زنده بمانی‌ست دیگه، قانونه.

ادامه سوال: پس چطور می‌شه که رشد داد این افراد رو؟

استاد: به هر حال بحث اندیشه‌ست.

ادامه سوال: خودشون باید بخوان دیگه؟

استاد: توجه بفرمایید، خودشون باید بخوان، اون‌ها هم آگاهی ندارند، اون‌ها هم چیز دیگری تو کله‌شون کردند. تو کله‌ش کردند که جنگله؛ بکش تا زنده بمانی. اون با این بینش در واقع اومده جلو و الان فیلتری که جلوی چشمشه؛ اینه. ولی فیلترهای انسان قابل تغییره، انسان کمال‌پذیره، انسان تحول‌پذیره. اینطور همیشه گفت. اون هم محکوم بود، اون هم در واقع یک جوری قربانی‌ست و با این بینش تجهیز شده، با این بینش مجهزش کردند و حالا امکان این هست که اصلاح بشه.

سوال: ببخشید سوال من این بود که ما چطور می‌تونیم کمک کنیم به این افراد؟ یعنی اگر بخواهیم خودمون رشد کنیم؛ باید مراحل رشد دیگران را فراهم بیاوریم. ولی غالباً افراد مخالفت می‌کنند، جلوگیری می‌کنند.

استاد: عرض می‌کنم، به همین دلیله. به همین خاطره، بحث همون بینش‌های غلطه.

قانون تضاد:

قانون تضاد که باز صحبت کردیم و گفتیم جهان هستی و تضاد. این قانونه. اصلاً تصور اینکه تضاد نباشه؛ محال ممکنه. همونطور که قبلاً هم این بحث رو داشتیم در ابتدا، یک عده‌ای مدام ذهن خودشون رو درگیر می‌کنند که چرا اینجوری شده؟ چرا اونطوری هست؟ چرا اینجوری؟ چرا ظلمه؟ چرا بی‌عدالتیه؟ قانون تضاد می‌گه که ما تو دل تضاد قرار داریم. نمی‌تونیم این سوال رو مطرح کنیم که چرا اینجوریه؟ فقط باید موضع خودمون رو در قبال مسئله تضاد روشن کنیم و ما را انداختند توی دل این اقیانوسی که از تضاد تشکیل شده. اگر بیایم بگیم که چرا تضاد هست؟ انرژی‌های ذهنی خودمون رو هدر دادیم و خلاصه آخری هم چیزی هم دستمون رو نمی‌گیره و به هر حال سلامتی خودمون هم به خطر می‌اندازیم.

قانون ارتباط:

طبق این قانون ارتباط، هر ذره‌ای در رابطه با ذرات دیگره معنی داره. هر ذره بدون ذره دیگری معنی نداره. هر نفری با وجود نفرات دیگره معنی داره؛ خودش به‌تنهایی معنایی نداره. مثلاً شما فرض کنید که در یک جزیره‌ای یک نفر تنها باشه، فقط یک نفر وجود داشته باشه، یک نفر به تنهایی زندگی کنه؛ آیا در اون‌صورت مهمه اون اسمش چیه؟

حضار: نه.

استاد: میاد برای خودش اسم بذاره؟ میاد برای خودش فامیل بذاره؟ ممکنه بره جلو آینه؟ بعد مثلاً بخواد که موهایش رو آرایش کنه، رنگ کنه. حالا فرق نمی‌کنه، آقایون به یک شکل، اگر خانم باشه به یک شکل، آیا این کار و می‌کنه؟

حضار: اگر بخواد زنده بمونه؛ می‌کنه.

استاد: نه! بخواد زنده بمونه؛ غذا می‌خوره ولی دیگره نمیاد به قیافه‌اش برسه و آرایش کنه. چون شخص دیگره‌ای نیست که اون بخواد آرایش کنه، بخواد موهایش رو درست کنه. اگر کسی دیگری باشه؛ اون میاد این کار رو می‌کنه. اگر نفر دیگری وجود داشته باشه، به محض اینکه یک نفر دیگره به‌وجود بیاد، اون اسم پیدا می‌کنه؛ می‌گه من تو را چی صدا کنم؟ اون می‌گه این. می‌گه تو هم من رو این صدا کن. یعنی فوراً اسم به‌وجود میاد، چیزهای دیگره به‌وجود میاد. فقط در اون‌صورت ممکنه این به خودش برسه و اون به خودش برسه.

- هنر، راه ارتباط «غیر مستقیم» انسان با انسان: بعد یک نکته‌ای اینه که شاید اگر یک نفر رو بندازنش توی یک جزیره‌ای و اون بدونه هیچ کسی رو نخواهد دید؛ شاید هرگز نقاشی نکنه. اگر اونجا ساز هم باشه؛ شاید هرگز دست به ساز هم نزنه. لذا زمانی که دیگری وجود داشته باشه؛ هنر به‌وجود میاد. زمانی که هنر به‌وجود میاد؛ زمانی‌ست که تقابل و رویارویی انسانی داشته باشیم. در واقع نقاش چرا نقاشی می‌کشه؟ برای اینکه با یک انسان دیگری به‌طور غیرمستقیم ارتباطی برقرار کنه. اون دلش خوشه که این نقاشیش در یک خونه‌ای هست، اسمش هم اون پایینه، یک نفر نگاه می‌کنه و لذت می‌بره و می‌گه آفرین فلان کسی که امضا یا اسمت این زیره؛ خوب تونستی ارتباط برقرار کنی. اگر شعری گفته می‌شه؛ برای چیه؟ برای اینکه ارتباط برقرار بشه. اگر یک نفر بدونه

در یک جزیره‌ای افتاده، هرگز دیگه کسی رو نمی‌بینی؛ آیا می‌شینه مثلا مطلب بنویسه؟ می‌شینه شعر بنویسه؟ هیچ کدوم از این کارها رو نخواهد کرد. پس در واقع این قانون ارتباط می‌خواد بگه که هنر زمانی به‌وجود میاد که رویارویی انسان باشه. اگر انسانی با انسانی قرار باشه رو در رو نشه؛ هنری به‌وجود نمیاد.

. بالاترین هنر، ارتباط «مستقیم» انسان با انسان: حالا از این رهگذر در حاشیه، بالاترین هنر چیه؟ چون هنر می‌خواد با دیگری ارتباطی برقرار کنه غیر مستقیم، یعنی عمدتا در خیلی مواقع غیر مستقیم می‌خواد ارتباطی برقرار کنه. بالاترین هنر ارتباط مستقیم انسان با انسان هست. یعنی دیگه جایی که هیچ واسطه‌ای نیست، اونجا نقاشی واسطه‌ست بین من و کسی، شعر واسطه‌ست بین من و کسی، موسیقی واسطه‌ست بین من و کسی. بالاترین هنر، رویارویی مستقیم انسان‌ها هست. همه این ماجرا در بحث عرضه هست و عالم هستی بر مبنای عرضه‌ست. «عرضهم علی ملائکه»، به ملائک عرضه شد. بحث عرضه‌ست. اگر جایی، چیزی برای عرضه نباشه؛ جهان هستی باز از معنا می‌افته. خلاصه در نهایت، ارزش رویارویی انسان با انسان، از قبل این قانون هست. حالا کلی صحبت می‌کنیم و این در مورد هر ذره‌ای صادق. مثلا اگر جدول مندلیف این تعداد عناصر رو نداشت یعنی ما فقط یک عنصر هیدروژن داشتیم؛ اسم پیدا می‌کرد؟ دیگه اسم پیدا نمی‌کرد، ولی وقتی که ذرات دیگه باشه، اتمهای دیگه باشه؛ جدول مندلیف هیدروژن، هلیوم و... معنا پیدا می‌کنه. پس هیچ جزئی به‌خودی خود معنایی نداره. پس عالم هستی به‌واسطه اینکه همه اجزاء هستند؛ معنا پیدا کرده. پس هیچ جزئی به‌خودی خود معنا نداره، هیچ انسانی به‌خودی خود معنا نداره. وجود من اگر معنا پیدا کرده؛ به‌واسطه وجود شماسه. وجود هر انسانی به‌واسطه وجود انسان‌های دیگه معنا پیدا کرده. این دوباره ما رو به یک نوعی به اون تن واحده می‌رسونه، این یک‌جوری می‌رسونه که ما به هم نیاز داریم؛ باید باشیم تا معنا پیدا کنیم. بعضی‌ها تو عالم کثرت چشم دیدن هیچ کسی رو ندارند؛ یعنی یک تصور اشتباه دارند. البته معنیش رو نمی‌دونند. یعنی مثلا می‌گن می‌شه توی این کره زمین فقط من خودم تنها بودم؟ نمی‌دونه که اگه خودش تنها بود؛ معنایی پیدا نمی‌کرد. از قوانین عالم کثرت اینه که هر کسی می‌خواست خودش تنها باشه و خودش به‌تنهایی معنا پیدا نمی‌کنه.

قانون مرکزیت:

دوباره در بحث قانون مرکزیت توضیح دادیم هر ذره مرکز عالم هستیه. یعنی حتی در مورد ذرات عدالت رعایت شده و این یکی از اصولی‌ست که دنیای علم رو در آسترونومی واقعا حیران و سرگردان کرده که مرکز هستی کجاست؟ هیچ رقم، هیچ نظریه‌ای، هیچ آزمایشی نتونسته این مطلب رو نشون بده. از هر طرف، هر گونه سنجشی می‌کنند، مثل چگالی‌سنجی نور، چگالی‌سنجی جرم و... می‌بینند که یکسانه و هر ذره‌ای در عالم هستی این مسئله رو داره. همینطور که توضیح دادم؛ هر ذره‌ای در محاصره گذشته‌ست. اینور نگاه می‌کنیم، گذشته‌ست، اونور نگاه می‌کنیم، گذشته‌ست. پس ما از کدوم سمت اومدیم به کدوم سمت می‌ریم؟ مگه نمی‌گیم بیگ بنگ هست؟ این مرکزش رو باید یک جایی ما بتونیم بگیریم که از این نقطه، از این سمت شروع شده یا از این سمت شروع شده، ولی خود این بحث نظریه فضا و این صحبت‌هایی که هست و ما خودمون هم یک بحث‌ها و حرف‌هایی براش داریم؛ یکی از عجیب‌ترین مسائله و برای اینکه این قضیه پیاده بشه که هیچ ذره‌ای نسبت به ذره دیگه‌ای برتری نداشته باشه، حالا یک ذره‌ای نگه ما مرکز هستی هستیم؛ چگونه و چه مسائلی واقعا جاری است.

قانون تناسب:

دوباره بحث قانون تناسب اینه که هر مجموعه‌ی سازماندی در دل خودش از تناسب برخورداره. یعنی همین هستی، می‌بینیم که یک تناسب لحظه‌ای داره، یک تعادل لحظه‌ای داره، این سیستم سازماند بدن خود ما هر چیزش در تناسب خاص خودش. مثلا ستون فقرات، مهره‌ها، دنده‌ها و.... هر کدوم دارای یک تناسبی هستند و اصولا در جهان هستی نسبت و تناسب حاکمه و هر جای اون که بریم؛ با یک تناسبی برخورد می‌کنیم و می‌بینیم که این متناسبه و تناسب داره.

قانون تغییر:

قانون تغییر می‌گه که هر چیزی در هر لحظه در حال تغییره.

هیچ چیزی ثابت و برجای نیست جمله در تغییر و سیر و سروری‌ست

هر چیزی در حال تغییر و در حال از حال به حالی شدن، از مودی به مود دیگر شدن هست.

قانون پیوستگی:

قانون پیوستگی به ما می‌گه که هر چیزی در یک پیوستگی‌ست. پیوستگی زمان و پیوستگی مکان.

- پیوستگی زمان: به این‌صورت که هر ذره‌ای محصول ذرهٔ لحظه قبل خودش. یعنی در واقع هر ذره وابسته به گذشته خودش هست و وضعیت اون در آینده هم بستگی به وضعیت کنونی داره

- پیوستگی مکان (پیوستگی در ماده و انرژی): هر ذره‌ای در پیوستگی با سایر ذرات هم قرار داره.

یعنی هر ذره‌ای، هم نسبت به مکان، هم نسبت به زمان پیوسته‌ست. اصلاً نمی‌تونیم جدا کنیم. حالا اینها base تفکره. یکی از چیزهایی که باعث می‌شه ما نتایج اشتباه می‌گیریم و الان هم تو این بحث‌هامون بود، اینه که مثلاً ما خودمون رو از دوره نئاندرتالی جدا می‌کنیم، از دوره از قبل جدا می‌کنیم، نسبت به زمان و مکان خودمون رو جدا می‌کنیم؛ در حالی‌که ما محصول همون روندی هستیم که در تاریخ طی شده. اون روند طی شده؛ که ما الان این هستیم و در واقع از اون روند جدا نیستیم.

اصل انتخاب اصلح در قانون تغییر:

توجه بفرمایید که در قانون تغییر، الان اینجا بحث تغییر پیش اومد، اگر اینها رو بخواهیم باز کنیم، به اصول دیگری برمی‌خوریم و این اصول میاد و ساز و کارهای این تغییر رو بیان می‌کنه. مثلاً قانون وراثت، قانون مندل، مثلاً اصل انتخاب اصلح.

یک اصل انتخاب اصلح از نقطه نظر طبیعی‌ست که می‌شناسیم، یک اصل انتخاب اصلح از نقطه نظر شعور هست که ما می‌شناسیم. یعنی از نقطه نظرهایی‌ست که ما صحبتش رو داریم تو این کتاب بعدی هم یک اشاره‌ای بهش هست. مثلاً شما فرض کنید که در اپیدمی‌ها وقتی یک اپیدمی میاد، یک میکروارگانیسم میاد، حالا در اپیدمی‌های مختلف وبا، آبله، طاعون، سیاه‌زخم، معمولاً در طول تاریخ وقتی در یک ناحیه می‌اومد؛ همه

درگیر می‌شدند. چون نمی‌دونستند، نه میکروارگانیزم‌ها رو می‌شناختند، نه اصول بهداشت رو می‌دونستند؛ هیچ‌کدوم رو نمی‌دونستند. همه آلوده می‌شدند قطعا. قبوله؟ آیا امکان داشت در یک دهی که یک اپیدمی می‌اومد؛ یک نفر بود که درگیر و آلوده نمی‌شد؛ امکان داشت؟

حضار: نه!

استاد: اما وقتی اپیدمی می‌اومد و کشتار می‌کرد، عده زیادی رو می‌برد ولی یک عده‌ای سُر و مُر و گنده باقی می‌موندند. هیچ توضیحی براش نیست ولی توی تئوری ما این «اصل انتخاب اصلح از نقطه نظر شعور سلولی» هست. اون عده‌ای که زنده موندند؛ اون‌ها کسانی بودند که از نقطه نظر شعور سلولی نقصی نداشتند. آلوده بودند ولی چون شعور سلولی سالم بوده؛ این نفوذ انجام نمی‌شده. مثلا ما این تئوری رو اضافه کردیم این رو داریم. پس مسائلی که تو تغییر پیش میاد؛ این‌ها ابزارها و ساز و کار این تغییرات هستند.

اصل تنوع انواع در قانون تغییر:

اصل تنوع انواع میاد به ما می‌گه که مثلا آیا ما قبلا پرتقال تامسون داشتیم؟ قبلا کیوی داشتیم؟ قبلا نارنج بوده؟ قبلا پرتقال تو سرخ بوده؟ قبلا خیلی چیزها آیا بوده؟ نبوده! ما اومدیم پیوند زدیم و هیبریداسیون انجام دادیم و تلفیق کردیم. حالا بعضی از این تلفیق‌ها تو خود طبیعت انجام می‌شه، بعضی‌هاش رو ما انجام دادیم. مثلا دخالت انسان در مورد حیوانات مختلف، نژادهای مختلف گاوها، اسب‌ها کارهایی انجام شده و دیگه تجربه دقیقش هست. کارهایی که روی اصلاح نژادی انجام می‌شه، می‌بینیم که ما می‌تونیم با نرم افزارهای طبیعت بازی کنیم یا طبیعت می‌تونه توی خودش با نرم‌افزارهای بازی کنه و لذا گونه‌های مختلفی رو ما داشته باشیم که این امری‌ست که ابزارهایی این تغییر رو پیش میاره. اما این تغییر بحث‌های زیادی داره. یکی از این بحث‌ها تغییر پذیری ما هست. قانون تغییر میاد سراغمون و می‌بینیم که مویی که سیاه بود؛ حالا سفید می‌شه. این تغییرات قانونه، پیش میاد؛ ازش گریزی نیست. اما وقتی که پیش میاد، اگر چارچوب قانون فهمیده نشده باشه و نخونده باشیمش، به‌محض اینکه پیش بیاد؛ ما دچار شوک می‌شیم و ضرر و زیان ثانویه ایجاد می‌شه.

ضرر و زیان ثانویه اینه که پذیرای قانون نباشیم، پذیرای تغییر نیستیم. ما تو تعریف‌های خودمون یک افسردگی داریم که افسردگی ناشی از تغییر ناپذیری هست. یعنی کسی که آماده نیست تغییر بپذیره، به محض اینکه رخ می‌ده؛ دچار افسردگی می‌شه. ولی وقتی که تغییر پذیر هستیم و این بینش رو داریم که تغییر پذیریم، وقتی این قانون پیش بیاد؛ آمادگی داریم و از مبتلا شدن به این‌گونه مثلا افسردگی‌ها و شوک‌های دیگری مصون می‌مونیم و ضربات کمتری به ما وارد می‌شه. اینها از عوامل بیماری هستند. عواملی هستند که اگر ما همونطوری که توضیح دادیم، نپذیریم، شوک‌های اون روی ما ایجاد بیماری خواهد کرد.

برقراری ارتباط کنترل ذهن (سکوت ذهن)

باز هم یک ارتباط برقرار کنیم.

استاد: خیلی ممنون، متشکر. دوستانی که کنترلشون خوب بود؛ دستشون رو بلند کنند. بله، ممنون. متوسط؟ زیر متوسط؟ بله، ممنون، متشکر.

گزارش: استاد تمرکزمون پایین اومده.

استاد: توی این سری؟ دستور رو میدین برای خاموشی؟

ادامه گزارش: دستور هم می‌دم فایده‌ای نداره.

حالا دوباره توی ارتباط بعدی، یه بار دیگه استارت می‌زنیم. چون اینجوری یعنی در حلقه نبودن. یعنی در حلقه نیستید. حالا ارتباط بعدی یک بار استارت می‌زنیم؛ از نو کار می‌کنیم.

مدیریت بحران:

حاضر: در مورد قانون تاثیر متقابل، ما قبلا داشتیم که کسی که به درک حضور رسیده باشه یا در دنیای عرفان وقتی شناخت به خدا داشته باشیم؛ ما حزن و اندوه نداریم. یعنی روی توکل و برنامه‌هایی که هست. شخص خودم برای خودم هیچ وقت حزن و اندوهی ندارم خدا رو شکر. یعنی به هر حال همیشه می‌دونم تفکر دیگه‌ای هست ولی

نسبت به هم‌نوعان این‌طور نیستیم. اینی که شما الان فرمودید که بنی آدم اعضای یکدیگرند، این نسبت به هم‌نوعان حالا به خاطر کار خیری که داریم، میان مرتب می‌کن که فلانی مریضه، این این‌طوره، اون اون‌طوره. بعضی از این حزن‌ها ممکنه برای من چندین و چند روز طول بکشه. این منفیه یا مثبتیه؟ من چندین و چند روز اصلا نمی‌تونم کاری کنم، ناراحت هستم برای اون دیگری که حالا چی می‌خواد بشه زندگیش؟ کارش چی می‌شه؟ مشکلش چی می‌شه؟

استاد: بله، توجه بفرمایید که البته در ترم بعد راجع به دشارژ صحبت می‌کنیم. در ترم بعد هفت تا حلقه داریم^۱ که یکیش راجع به دشارژ و مدیریت بحران؛ در اونجا این سوال رو بهتر می‌تونیم بازش کنیم. یک مثال بزنین این مسئله روشن بشه. اگر شما ببینید که یک نفر جلوی چشمتون آتش گرفته و داره می‌سوزه؛ چه حالی بهتون دست می‌ده؟ اصلا ممکنه غش کنید.

حاضر: ناراحت می‌شیم.

استاد: ناراحت می‌شین؟ اصلا ممکنه غش کنید و اصلا ممکنه اثر روانی نامطلوبی این قضیه باقی بگذاره. اما اگر یک مامور آتش نشانی این صحنه رو ببینه؛ چی می‌شه؟ اون کاملاً مسلطه و در کوتاه‌ترین زمان می‌تونه کمک کنه ولی ما تا قبل از اینکه بخواهیم به اون کمک کنیم، یعنی اگه تلفن هم بخوایم بزنین؛ اصلا یک تلفن سه رقمی رو هم یادمون نمیاد و خودمون هم غش می‌کنیم و می‌افتیم اینور و اونور. حالا شما وقتی ببینید که مثلاً ماشین زده به یک نفر و تیکه پاره شده و افتاده اونجا و داره آه و ناله می‌کنه؛ شما چکار می‌کنید؟

حاضر: غش می‌کنیم.

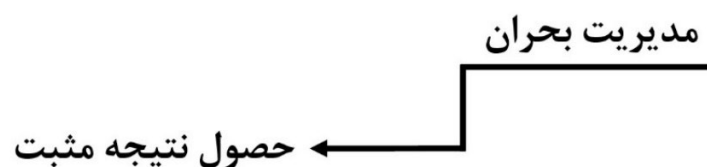
استاد: ولی یک کسی که در بخش اورژانس یک بیمارستان کار می‌کنه، حالا یا جراحه یا پرستاره یک هر چه، این رو میارن اونجا و اون خیلی مسلط، شروع می‌کنه به رفع و

۱- با توجه به تغییرات اعمال شده در درسنامه جدید در تاریخ ۲۴ اکتبر ۲۰۲۱، مصادف با ۲ آبان ۱۴۰۰ خورشیدی، در حال حاضر (بهمن ماه سال ۱۴۰۲ خورشیدی) ترم چهار شامل ۶ حلقه می‌باشد و حلقه‌های کنترل تشعشع ۱- و ۲+ و ۳- که قبلاً در ترم چهار تفویض می‌گردید؛ به دوره تشعشع دفاعی منتقل شده‌اند.

نکته: لازم است که معرفت پژوهان در هر مقطع زمانی، برای اطلاع از آخرین تغییرات احتمالی و ترتیب تفویض حلقه‌ها، به جدیدترین ورژن درسنامه در سایت آکادمی طاهری مراجعه فرمایند.

رجوع این ماجرا. خلاصه کلام اگر این مسئله رو تعمیم بدیم؛ به یک قضیه‌ای برمی‌خوریم به‌نام مدیریت بحران. مدیریت بحران، مدیریتی‌ست که در رابطه با مهار بحران، می‌تونه مسلط بیاد اون بحران رو مهارش کنه. حالا یک نفر رو میان خرجش می‌کنند، تعلیمش میدن، می‌شه مامور آتش‌نشانی. یعنی اون می‌تونه بحران همچین مسئله‌ای رو مدیریت کنه. یکی توی بیمارستان سوانح و سوختگیه و هر روز صدها آدم جزغاله شده رو میارن جلوش اون باید ترمیمش کنه. من و شما که اون تعلیم رو ندیدیم، در برخورد با او ماجرای عجیب و غریبی رو درست می‌کنیم. مثلاً فرض کنید که یک کسی که مثلاً توی غسال‌خانه کار می‌کنه، واکنشی رو که من و شما در قبال مُرده داریم؛ اون نداره. اون اصلاً دیگه براش عادیه و اصلاً بحث مرده و اینها رو نداره. در واقع پس موضوع، موضوع مدیریت بحرانه. من و شما اگر واکنش منفی نشون میدیم؛ به دلیل اینکه تسلط در بحران نداریم. یک نفر که مریضه، با یک پزشک مواجه بشه؛ پزشکه یک واکنشی داره. اگر به من و شما برخورد کنه؛ من و شما یک ماجرای دیگه. در این وادی عرفان، استراتژی که داره اینه که هر نفر، نفری باشه که مدیر بحران باشه در برخورد با ناملایمات، در برخورد با مشکلاتی که هست، او بتونه اون بحران و اون قضیه رو در کنترل خودش داشته باشه. حالا در هر جایی یک مسئله‌ای پیش اومده. مثلاً یک جا مرگه. قانون تولد و مرگ رو گفتیم انا لله و انا الیه راجعون، بحران رو اینجوری خنثی می‌کنیم. یک جا مسائل مختلف دیگری هست و گرفتاری‌های مختلفی هست. در گرفتاری‌هایی که شما مد نظر تونه، توکل به خدا، یک تشعشع مثبت و خلاصه اون توکل، می‌شه عامل مدیریت بحران. در هر کجایی یک مسئله هست و خلاصه یک قانون و اون هم اینه که با اینکه شما فاز منفی برید؛ آیا کاری انجام می‌شه؟ حالا مثلاً فرض کنید که ما می‌شینیم یک کسی مشکلی براش پیش اومده، اون گریه می‌کنه؛ ما هم گریه می‌کنیم. اون می‌زنه تو سر خودش، ما هم می‌زنیم تو سر خودمون، چیزی حل نمی‌شه. مثلاً یک مجلس ترحیم میریم و می‌بینیم که اون‌ها دارند گریه می‌کنند، ما هم خودمون رو می‌زنیم زمین و تو سر و کله خودمون می‌زنیم و می‌ایم. معمولاً میرن اونجا و حالا شب سه و شب هفت و اینها و همه رو می‌خوریم و بعد هم که غم آخرتون باشه. خداحافظ و میریم. در واقع اینکه میریم تسلی میدیم، تسلیت میدیم برای اینکه اون رو از مود خودش بیاریمش به مود خودمون. مود خودمون بالا باشه، اون که مودش افتاده پایین، بتونیم بیاریمش بالا. نه اینکه ما بریم به سطح اون و ما هم همونجا بیفتیم و حالا نمی‌دونند ما رو جمع

کنند؛ یا اون رو جمعش کنند. در واقع اینجا تسلیت یعنی اینکه ما با مود کامل شارژ بریم اونجا و چنان اون شارژ ما اونجا اثر بگذاره که اونها از حال خودشون بیان بالا و بعد از همه اینها دلسوزی یعنی دست تو جیب کردن. یعنی من چه کاری می‌تونم انجام بدم؟ این یعنی دلسوزی. دلسوزی که اون همینطور گریه کنه و من هم پا به پای اون گریه کنم؛ به درد نمی‌خوره. دلسوزی یعنی چه خدمتی از دست من برمیاد؟ این یعنی دلسوزی. در هر موردی حالا جزئی، کلی، دلسوزی اینکه من چه کاری می‌تونم برات انجام بدم؟ من رو در کنار خودت بدون، من هم هستم، من هم شریکم؛ حالا هر مسئله‌ای که پیش اومده، این یعنی در واقع دلسوزی. دلسوزی اشک و بریم تو حزن فایده نداره. حالا اون که رشته کار از دستش دررفته، رشته کار از دست ما هم دربره، ما هم مریض بشیم؛ چیزی اضافه به این مسئله نمی‌شه. مدیریت بحرانی که این عرفانی که ما می‌شناسیم، می‌خواد مطرح کنه؛ اینکه بحث حصول نتیجه مثبت. همیشه ما همه چیز رو وقتی ارزیابی می‌کنیم؛ حصول نتیجه‌اش رو ارزیابی می‌کنیم. می‌گیم که حالا رفتیم تسلیت گفتیم، چه نتیجه‌ای داشت؟ رفتیم گفتیم شریک غمیم؛ چه نتیجه‌ای داشت؟ در واقع مدیریت بحران، منجر می‌شه به حصول نتیجه مثبت.



طرف داره توی آتش می‌سوزه؛ من چکار کردم براش؟ اگر غش کردم، ضعف کردم؛ آیا شما اسم این رو دلسوزی می‌گذارید که من غش کنم و ضعف کنم و بعد بگن که فلانی آدم دلسوزیه؟ من دلسوزم، دلسوزی من به درد اون خورده یا اون مامور آتش نشانی دلسوزیش به درد خورده؟ کدوم یکی مون؟
حاضر: مامور آتش‌نشانی.

استاد: پس ما یک مفاهیم مجازی از دلسوزی و ... در ذهنمون هست که اینها باید عوض بشه. حالا ظاهراً ممکنه به ما بگن که شما سنگدل هستید مثلاً. فرض کنید حالا یک جایی بریم و ما گریه نکنیم؛ اونجا به ما اینجوری بگن ولی جای دیگه دیر یا زود متوجه می‌شنند که نه اینطوری نیست. دلسوزی واقعی اینکه من رو اگر تونستی از اون

حالش بیاری بیرون؛ این دلسوزیه. الان عزیزی رو از دست داده، افتاده به مشکلات و گرفتاری، اگر تونستی از روی زمین بلندش کنی و سرپاش کنی؛ این دلسوزیه. نه اینکه ما هم بریم اونجا خودمون رو بندازیم رو زمین و حالا یکی هم باید بیاد ما رو جمع کنه.

از بین نرفتن من‌های ضد کمال و لزوم مدیریت آنها:

حضار: ببخشید استاد سوال دوم هم قانون تضاد بود که شما فرمودید. اینکه در وجود ما خشم هست و بخشش. یعنی کلا در تضادهای مختلف هست. آیا این تضادهای درونی ما مربوط به همین قانون تضاد می‌شه که شما فرمودید یا اونها جداست؟

استاد: در وجود ما «فاله‌مها فجورها و تقواها» هست؛ این قانون تضاده. این رو گذاشته، اون هم گذاشته و گفته به سمت فجور نرو! به سمت تقوا برو. این در ما تعبیه شده و در ما کار گذاشته شده. در وجود ما خشم هست و تقوا هم هست. یعنی هر دو تای این ماجرا هست؛ حالا ما از هر کدوم این دو تا می‌تونیم استفاده کنیم. اما منظور اصلی سوالتون رو اگر می‌شه واضح‌تر بیان کنید.

ادامه سوال: منظورم همین بود که پس بجاست. یعنی ما در قانون تضاد باید اون تضادهایی که در درونمون هست؛ بتونیم مهار کنیم. هیچ‌کدوم رو از بین نبریم یعنی.

استاد: نمی‌تونیم از بین ببریم! چیزی این وسط نیست که بگیم ما انداختیمش دور. من این نیستم. اینها همه بحث مدیریت من هست؛ لا اله الا الله درونی. بحث مدیریت من رو خاطرتون هست که راجع به مدیریت من صحبت کردیم. لا اله الا الله درونی داریم؛ لا اله الا الله بیرونی داریم. طاغوت درون داریم؛ طاغوت بیرون داریم. عوامل طغیان درون، قراره مهار بشه. این برنامه نرم افزاری داده شده، این توی این کامپیوتر هست، شما می‌خوای برو سراغش؛ می‌خوای نرو ولی هست. یعنی چیزی از بین رفتنی نیست، چیزی بیخود به‌وجود نیامده که از بین بره، در اصل هیچ چیزی از بین رفتنی نیست؛ فقط تغییر داریم.

ادامه سوال: استاد در بعضی از کلاس‌های عرفان که حالا اینجا من شنیدم هم که بعضا می‌گن که مثلا خشم رو به‌طور کلی باید از بین برد. یعنی می‌گه یک عارف اصلا نباید خشم داشته باشه. پس باید داشته باشیم ولی اون رو بجا استفاده کنیم. یعنی خشم مثلا نسبت به بدی‌ها؟

استاد: نه! نرم افزایش وجود داره؛ اما مورد استفاده قرار نمی‌گیره. حسادت هست، اما مدیریت این وسط وجود داره و اون اصلاً نمی‌تونه بیاد رو؛ ولی هستش. یعنی توی این مادربرد، توی این کامپیوتر ما این برنامه‌ها هست؛ ولی مورد استفاده قرار نمی‌گیره. یعنی باید میل باشه؛ ولی مورد استفاده قرار نگیره. اگر میل نبود و مورد استفاده قرار نگرفت که یعنی هیچی. شما فرض کنید، به یک نفر قابلیت فجورها رو نداده باشند؛ آیا اون آدم می‌تونه آدم بدی باشه؟ نمی‌تونه دیگه! برای اینکه قابلیتش رو نداره. اگر قابلیتش رو داشت و اون کار رو انجام نداد و به هر حال اینجا مدیریت بود؛ اون درسته. مثلاً بخشی از ملائک این قابلیت رو نداشتند، این برنامه روشن نیست؛ مثل اتم. اتم با یک بال، با دو بال، با سه بال، یعنی یک اوربیتال، دو اوربیتال، سه اوربیتال، اینها جزئی از ملائکه هستند و این قابلیت رو ندارند؛ نتیجتاً تخلفی هم ازشون نمی‌بینیم. اگر داشتند و تحت کنترلشون بود؛ این درسته. اگر نداشته باشند؛ که دیگه ارزشی نداره.

حاضر: نامفهوم

استاد: بله درسته دقیقاً.

مثلاً خیلی از تخلفات ممکنه در سنین کهنسالی، دیگه به‌خودی خود مرتفع بشه. یک جوانه که می‌تونه بره یللی تَللی کنه، یک کهنسال یعنی باید سه نفر زیر بغلش رو بگیرند و بلندش کنند؛ این دیگه یللی تَللی نداره. قابلیت چشم‌چرونی رو جوان داره؛ کهنسال ممکنه که اطرافش رو هم به زور ببینه. بنابراین توان بالقوه باید وجود داشته باشه؛ اون وقته که به بالفعل در آوردنش دست ما هست. اگر مثلاً همه میل به غیبت رو دارند، اگر تحت کنترل قرار گرفت؛ اون وقت می‌فهمیم که این مدیریت شده و اینجا مدیریت وجود داره. اما یک جا می‌بینیم مه اینجوری نیست، می‌گیم اینجا مدیریت نداره و هنوز به لا اله الا الله درونی نرسیده؛ هنوز وحدت درونی نداره و الان معلوم نیست در درون، کی سر کاره. یک لحظه خوبه، یک لحظه بده، یک لحظه غیبت می‌کنه، یک لحظه ... هر لحظه‌ای یکی از اون من‌ها سر کاره. همون آدم یک دفعه یک لحظه خیلی خیلی خوب می‌شه؛ یک لحظه می‌بینیم انقدر بد می‌شه که حد و حساب نداره. این معلومه که اینجا مدیریت وجود نداره. پس این بحثی‌ست که وجود داره.

عدم شناخت، فهم و درک عشق زمینی، یکی از مشکلات عمده بینشی:

یکی از صحبت‌هایی که مطرح کنیم، بحث عشق زمینی‌ست. یکی از موضوعات خیلی مهم، عدم عدم شناخت، فهم و درک عشق زمینی هست. این موضوع هم در ادامه همون بحث بینش‌هاست. تمام موضوعاتمون در این دوره، در چارچوب بینش‌ها بود.

در مورد موضوع عشق، توضیح دادیم، در دوره قبل هم به یک شکلی در این خصوص قرار گرفتیم؛ در این رابطه هم به همچنین. اون چیزی که انسان رو انسان کرد یا در واقع باعث شد که آدم معنایی متفاوت پیدا کنه از سایر مخلوقات و اینکه امانتی به او عرضه شد که آسمان‌ها و زمین از تحمل آن امانت سر باز زدند؛ اون بحث ماجرای عشق بود. این ماجرا باعث شد که ما از همه موجودات دیگه متمایز بشیم. تنها موجودی که حامل این خاصیت یا این امتیاز هست؛ آدم هست. حالا ما آدمیزاد هستیم و در این لباس بشریت، داریم یک پروسه‌ای از عشق رو تجربه می‌کنیم. عشق هم برای خودش چندین فاز رو داشته.

سه فاز مختلف عشق:

۱. فاز اول عشق: یک بار نتیجه عشق، صرفاً عاشق خود شده که اون مرحله اول، اونجایی که گفتند: «اسجدوا لآدم فسجدوا» و ما رو سجده کردند و زمین و زمان حتی خود خداوند تبریک گفت که «فتبارک الله احسن الخالقین»، همه اینها باعث شدند که ما نظرمون به سمت خودمون جلب بشه و پی به خودمون ببریم. چون در بحث مخلوقات، اینکه کدوم مخلوقات به وجود خودشون واقفند و کدوم واقف نیستند؛ این خودش یک بحثیه. الان خورشید نمی‌دونه که وجود داره، یک حیوان نمی‌دونه که وجود داره، چون اگر می‌دونست که وجود داره، فوراً سوال می‌کرد که چرا من وجود دارم و بعد سوال بعدی و سوال بعدی و همینطوری ادامه پیدا می‌کرد و اون وقت ماجرای که ما طی کردیم؛ اون هم مجبور بود طی کنه. ولی در واقع ما هستیم که به‌وجود خودمون پی بردیم. این یکی از این مسائل، اما غیر از اینکه پی به وجود خودمون بردیم؛ عاشق خودمون هم شدیم و فهمیدیم که همه هستی به خاطر ما به‌وجود اومده.

فاز دوم عشق: فاز دو این مسئله فازی‌ست که ما، هم قابلیت عاشق خودمون بودن و هم قابلیت عاشق بیرون شدن رو داریم. یعنی هم عطف به خود و هم عطف به بیرون. هم عشق به خود و هم عشق به دیگران. این فاز دومه.

فاز سوم عشق (عشق کامل، رحمانیت کامل، الیه راجعون): فاز سوم، عطف کامل به بیرون هست؛ یعنی رحمانیت کامل. رحمانیت چیزی جز عشق نیست، رحمانیت یعنی عطف به بیرون؛ عطف به بیرون می‌شه عشق کامل. مثلاً الان خورشید نسبت به بخشنده‌گی نورش رحمانیت داره، البته واقف نیست که داره نور می‌بخشه؛ خودش از وجود خودش هم آگاه نیست. ولی مثالی اگر بزنیم، خورشید نسبت به بحث تابندگی‌ش در رحمانیت کامل قرار داره، یعنی داره نور میده، می‌بخشه؛ بدون اینکه بگه کی می‌گیره؟ چی عوضش به من میدن یا یکی رو محروم کنم یا یکی رو محروم نکنم؟ بدون اینهاست و در رحمانیته. بنابراین وقتی می‌گن خدا عشق است، بحث این موضوعات، بحث اینه که اون رحمانیت کامل داره. رحمانیت کامل یعنی عشق کامل، عشق پخته. عشق پخته فقط به سمت عطف به بیرونه و از خودش دیگه اثری نیست. یکی از دلایل خلقت رو حالا بعداً در دوره هشت با هم صحبت می‌کنیم، از دلایل خلقت، اینکه چرا خلقت پیش اومده؟ چرا می‌بایست پیش بیاد؟ چرا می‌بایستی خلقت پیش می‌اومد؟ اینها رو با هم صحبت می‌کنیم.

خلاصه سه فاز کلی داره و تا زمانی که ما به رحمانیت کامل برسیم؛ این سه فاز طی می‌شه. «الیه راجعون» یعنی رسیدن به صفات او. توضیح دادیم که مثلاً وقتی می‌گیم رحمان و حمید و غنی و سمیع و بصیر و... یعنی «الیه راجعون». اگر تلفیق این آیات رو داشته باشیم، یعنی ما به سمت بی‌نیازی می‌ریم، یعنی ما به سمت رحمانیت می‌ریم، یعنی ما داریم به سمت عشق کامل می‌ریم. «الیه راجعون» یعنی اینها. خدا که صفت نداره؛ «سبحان الله عما یصفون». اون صفاتی که اونجا دادند؛ اونها برای ما هست.

حضور: استاد لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ رو می‌تونیم صحبت کنیم.

استاد: وقتی که به اونجا رسیده بشه؛ این در مورد اون عدمی‌ست که اونجا وجود داره که از جایی به‌وجود نیامده، از جایی هم نیست و اونی که می‌رسه به اون بالا؛ همه مفاهیم از دست میره. چون اونجا لاتضاده، دیگه اصلاً زاد و ولد و پیر و جوان و پیشکسوت و پسکسوت و اینها اصلاً معنی نمی‌ده؛ این مفاهیم اینجا معنی داره. حالا

در این مرحله‌ای که هستیم یا در بحث تجاربی که در این مرحله میانی طی می‌کنیم؛ عشق عاملی‌ست که ما از خودمون جدا بشیم. یک عاملی‌ست که در واقع ما از خود بی‌خود بشیم و تجربه سیر خارج از خود رو داشته باشیم. این تجربه‌ای‌ست که تجربه رحمانی‌ست، تجربه‌ای‌ست که دست از خودمون برداشتیم و داریم خارج از خودمون سیر می‌کنیم که اصطلاحاً به از خود بی‌خود شدن می‌تونیم تعبیرش کنیم. در واقع عشق زمینی مثل یک تیکه پنیر که بگذارند جلوی لونه موش. موشه از تو لونه نمیاد بیرون ولی اگر یک تیکه پنیر بگذارند جلوی لونه‌اش، به هوای این تیکه پنیر از توی لونه میاد بیرون. در مورد ما هم هیچ چیزی ما رو از خودمون نمی‌تونسته بکشه بیرون؛ الا عشق. این عشق بوده که می‌تونسته این کار رو انجام بده.

این از عنایت‌ها شمر کز کوی عشق آمد ضرر
عشق مجازی را گذر بر عشق حق است انتها

یا مولانا می‌گه:

عاشقی گر زین سر و گرزان سر است
عاقبت ما را بدان شه رهبر است

در واقع این عاملی‌ست که ما از خودمون اگر آمدیم بیرون؛ اون وقت اتفاق‌هایی می‌افته که قبلاً صحبت کردیم.

ای برادر یک دم از خود دور شو
با خود آی و غرق بحر نور شو

حالا این خونه قراره خالی بشه.

تا تو پیدایی خدا باشد نهان
تو نهان شو تا که حق گردد عیان

چطوری؟ چه راهکاری می‌بایستی به ما ارائه می‌دادند تا ما از خود بی‌خود بشیم، تا ما دست از خودمون برداریم؟ لذا اینجا در واقع عاملی که این کار رو می‌کنه؛ عامل عشقه که باعث می‌شه ما از خود به بیرون متمایل بشیم و عطف به بیرون اینجا پیدا بشه.

غازی به دست پور خود شمشیر چوبین می دهد
تا او در آن استا شود شمشیر گیرد در قضا

غازی: مربی غزا، مربی جنگ.

پور: شاگرد.

مربی جنگ به دست شاگرد خودش شمشیر چوبین می‌دهد تا اون با این شمشیر چوبین تمرین کنه و در جنگ واقعی اون وقت بتونه استاد بشه.

عشقی که بر انسان بود شمشیر چوبین آن بود
با عشق رحمان می‌شود چون آخر آید ابتلا

عشقی که انسان تجربه می‌کنه؛ مثل شمشیر چوبینه. باید با این شمشیر چوبین شروع کنه. اگر روز اول شمشیر آهنین شاگرد به دستش بگیره، می‌زنه سر و کله خودش و دو سه نفر رو لت و پار می‌کنه و بعد هم زده می‌شه و شمشیر رو می‌اندازه؛ دیگه ول می‌کنه و میره. وقتی یک نفر می‌خواد شنا یاد بگیره که اول نمی‌برنش تو اقیانوس. اول یک جای کم عمقی دست و پا می‌زنه یواش یواش و بعد یک روزی توی اقیانوس هم می‌تونه شنا کنه. پس این مرحله شمشیر چوبین هست تا آخر و عاقبت ما بتونیم عشق خودش تجربه کنیم، اونجور که او عاشقه، اونجور که او رحمانیت داره، الان ما نمی‌تونیم. هر چه زور بزنیم، هر چه بگیم عاشقیم، به پای رحمانیت او نمی‌رسه و ما باید این مدارج رو طی کنیم تا به جایی برسیم که اون وقت بتونیم بگیم الیه راجعون کردیم؛ بگیم «قرب الی الله» شده. وقتی می‌گیم «قرب الی الله»، او جایی نیست که ما بخواهیم بریم و بگیم خیلی خب رسیدیم. قرب الی الله یعنی نزدیکی به کمال. الله، خدا اینها یعنی چی؟ یعنی کمال، الیه راجعون یعنی کمال. چقدر کمال؟ حد این کمال کجاست؟ حدش رو تعیین کنیم. تا کجا بگیم بسه؟ در رابطه با حرکت انسان به سمت کمال، تا کجا بریم که بگیم دیگه بسه؟ می‌بینیم که حدش بی‌نهایت؛ مثبت بی‌نهایت. اسمی رو قراردادی گذاشتیم خدا، الله، خودآ و حالا می‌گیم الیه راجعون، از کمالیم و به سوی کمال باید بریم. بنابراین، همه این مراحل برای «قرب الی الله» هست که یعنی برای نزدیک شدن به کمال. کمال برای کیه؟ برای منه. منتش سر کیه؟ سر خودمون. چون می‌خوایم بریم به سمت کمال دیگه، لذا «قرب الی الله» منتش سر خودمونه.

بنابراین، عشق هم داره ما رو مراحل می‌بره. اول عاشق خودمون شدیم، بعد عاشق خودمون و دیگران، بعد عشق کامل به اونور. عشق میره به رحمانیت، میره آخری می‌شه رحمان، میره به رحمانیت می‌رسه. پس ما از طریق عشق، مسیر رحمانیت رو طی می‌کنیم. اون وقت که مثلاً می‌گیم رحمان، «بسم الله الرحمن»، رحمان، رحمانیت عامی‌ست که یک‌ضرب داره بر همه می‌تابه و همه زیر اون چتر هستن. این عشقی که ما می‌ریم طی می‌کنیم حالا زندگی بعد و بعدش و اینها، در انتهایش ما رحمانیت رو قادر می‌شیم درک کنیم، یعنی بهش درک بگیریم یا حالا هر چه، با واژه اینجا صحبت می‌کنیم. چون واژه اینجا دیگه به درد اونجا نمی‌خوره. در واژه اینجا، این درکی که می‌گیم؛ اینجا معنی داره و زندگی بعدی. در زندگی بعدی درک، پایه‌ست. اینجا شناخت پایه‌ست؛ زندگی بعدی درک پایه‌ست. زندگی بعدش، دیگه این هم از بین میره و چیز دیگری بنا گذاشته می‌شه. بنابراین، این ماجرایست که قراره از قبال تجربه عشق که می‌بینیم مقدره که همه تجربه کنند؛ طی می‌شه. اما برداشت ما از مسئله عشق چیه؟ چون این عشق در واقع دیگه نهایت یکی از نقطه عطف‌های توی طراحی ماست و یک شاهکاره که در طراحی ما صورت گرفته؛ واقعا یک نکته اعجاز‌انگیزیست این مسئله. برداشت ما ازش چی بوده؟ ترم قبلی دیدیم که موضوع عشق در این مرحله ما ازش اسارت رو برداشت کردیم. عشق عاملی‌ست که فرد وحدت زمینی رو تجربه می‌کنه. عشق و ازدواج یعنی در واقع ازدواج ثمره عشق، تجربه وحدت زمینی رو میاره. عاشق به وحدت می‌رسه. به عاشق می‌گن اینور رو نگاه کن! می‌گه نه! می‌گن بیا اینو برات می‌گیریم؛ می‌گه نه! من همون رو می‌خوام. اینور رو نگاه کن! می‌گه نه! به وحدت می‌رسه.

آن نفس که عاشق شد اماره نخواهد شد

عاشق به وحدت می‌رسه؛ منتها این وحدتش زمینی. یعنی رو تجلی الهی به وحدت رسیده. هر چی می‌گن سرت رو اینوری کن! می‌گه نه! من إِلَّا لِلَّهِ، همون سمت رو نگاه می‌کنم. یعنی به وحدت زمینی می‌رسه و این تجربه‌ای می‌شه برای درک وحدت بالا. حالا در یک محاوره فرضی، مثلاً اگر فردا ما بگیریم خدایا تو درس این رو به ما ندادی که ما بفهمیم وحدت یعنی چه؛ چه‌جوری به سمت تو نگاه کنیم؟ می‌گه خیر! من درسش رو دادم. یادت رفته که تو در این تجربه به وحدت رسیدی، کلهت از اونور یک ذره اینور و اونور نمی‌شد؟ حالا به ما رسیدی یادت نمیاد که وحدت چی بود؟ من درسش رو دادم

بهتون؛ درسش رو گرفتی. عشق زمینی عامل پیاده شدن درس وحدت بوده که به ما دادند؛ گرفتیم این درس رو. بنابراین اگر فردا بگیم که ما نمی‌دونستیم وحدت یعنی چی و «لا اله الا الله» نمی‌دونیم یعنی چی؛ می‌گه نخیر! من درسش رو دادم بهتون. شما به لا اله الا الله زمینی رسیدید، اون رو تجربه کردید، وقتی به ما رسیدید، دیگه ندونستید چی به چیه؛ درس‌هاش داده شد. بنابراین، فلسفه این طراحی و فلسفه وجود این شاهکار، اینطوری و بیخودی طرح نشده و بیخودی به انسان داده نشده.

برقراری ارتباط کنترل ذهن (سکوت ذهن)

یک ارتباط هم بگیریم که یک بار دیگه کنترل ذهن رو استارت بزنیم. دوستان توجه کنند، من یکبار دیگه توضیح میدم که نشانه در حلقه بودن، اینه که دستور ما بایستی اینجا قدرت داشته باشه. یعنی وقتی می‌گیم خاموش! باید ببینیم که از دستور ما یک‌جوری تبعیت شد؛ ولو برای یک ثانیه هم شده ولی باید این تاثیر دستور ما یا خواست ما باید اونجا مشخص بشه. بنابراین، این تو حلقه بودنه. اگر اینجوری باشه که ما بگیم و عمل نکنه؛ یعنی تو حلقه نیستیم. بنابراین، یکبار دیگه دوباره از نو کار رو انجام میدیم و شما چک کنید، کنترل کنید، ببینیم که همه چی درست هست و جلو می‌ریم، شروع می‌کنیم. خیلی ممنون، متشکر.

عشق عقلانی و عشق عشقانی - تفاوت عشق و دوست داشتن:

اما اون چیزی رو که ما تجربه می‌کنیم، مسئله‌ایست متفاوت با اون فلسفه طراحی که اینجا هست. اولاً که به علت عدم آگاهی، برنامه‌های نرم افزاری ما رو از بدو تولد اشتباهی پر می‌کنند، اشتباهی پر می‌شه و اون چیزی رو که روی ما برنامه‌ریزی می‌شه و از دوره یک با هم صحبت کردیم، در رابطه با پله عقل و پله عشق، ما رو صرفاً روی پله عقل طراحی می‌کنند. یعنی ما عمدتاً روی پله عقل طراحی می‌شیم و بر مبنای دو دو تا، چهار تا برنامه‌ریزی می‌شیم و والسلام! خارج از دو دو تا چهار تا، ما هیچ برنامه‌ریزی نداریم. برای همین هم عشقی که ما تجربه می‌کنیم؛ عشق عقلانی است.

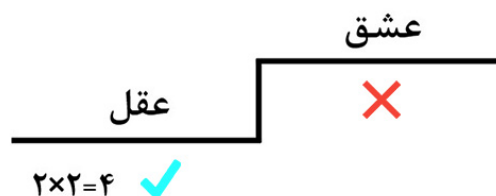
دو جور عشق داریم: «عشق عقلانی» و «عشق عشقانی».

عشق عشقانی: عشقی که روی پله عشقه.

عشق عقلانی: یک عشقی که روی پله عقله. ما عشق رو روی پله عقل تجربه می‌کنیم؛ عقل به ما می‌گه که این رو بخواه و عقله که پیشنهاد می‌ده. مثلاً می‌گه خوش‌تیپه، اینجوریه، اونجوریه، بدون این می‌میری، برای اینکه نمیری؛ این باید باشه. اگه نمی‌مُردی؛ این هم لازم نبود باشه. پس در واقع:

عقل آن جوید کر آن سودی برد لاابالی عشق باشد نی خرد

یک سری از پایه‌های این مسئله عشق، در واقع پیشنهاد عقله. مثلاً یک دختر خانمی توی خونه‌ست و تا حالا تکیه‌اش به پدر و مادره. حالا از خونه درمیاد بیرون مثلاً برای تحصیل. ناخودآگاه یک‌دفعه احساس می‌کنه که تکیه‌گاه‌ها نیست. لذا عقل فوراً اون رو معطوفش می‌کنه به سمت اولین موردی که پیش بیاد که تکیه‌گاه باشه. حالا میاد جلو، به‌محض اینکه اتفاقی بیفته که ببینه که به تکیه‌گاه دیگه نیاز نیست؛ یک‌دفعه می‌بینه که این کیه بغل دستش؟ اصلاً این چرا بغل دستش قرار گرفته و خیلی دلایل و مسائل دیگه که در واقع ممکنه یک بخشی جایگزین بشه، یک بخش ممکنه خُلاء پر بشه و خلاصه یک دلیل عقلانی یا علت‌های عقلانی داره. عمده تجاربی که انسان به‌عمل میاره روی این موضوع عشق، روی این پله عقل هست. اگر علت از بین بره؛ اون مسئله عشق هم از بین رفته. برای همین هم در واقع این وسط تاریخ انقضا خیلی تاریخ‌های کوتاهی‌ست. چون بالاخره مسائل عقلانی جابجا می‌شه، جایگزین پیدا می‌کنه و خلاصه کلام اون نتیجه‌ای که قراره ایجاد بشه؛ پیدا نمی‌شه. یک عده‌ای از انسان‌ها اصلاً قابلیت عشق رو ندارند، یعنی بلوکه شده؛ یعنی این نرم افزار عشق تعطیله. اگر قرار باشه این مسئله تجربه بشه، فقط یک نرم افزار بازه و اجازه می‌ده؛ اون هم نرم افزار عقله.



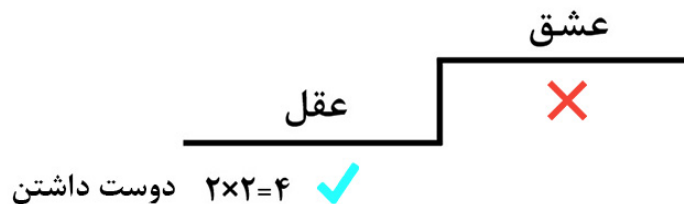
بنابراین، ممکنه افرادی این تجربه رو اونطوری که می‌گیم، با بیان عشق نباشه. بنابراین دو مسئله پیش میاد اینجا. یکی بحث دوست داشتنه.

حضار: یعنی اصلاً این نرم افزار در نهادشون قرار داده نشده؟

استاد: داریم. این نرم افزار در دوران تولد ما برنامه‌ریزی شده. کی بلوک‌هاش کرده؟ محیط، پدر، مادر اینها. با گفتن اینکه بچه عاقل باش! این بچه عاقلیه! و همین ماجرا. هیچ برنامه‌ای مبنی بر مسائل خارج از دو دو تا چهار تا داده نشده. تو کدوم سیستم تعلیم و تربیتی برنامه خارج از دو دو تا چهار تا داده شده؟ هیچ! ما یک برنامه‌ای برای آموزش کودکان و نوجوانان داشتیم که هنوز هم دنبالش هستیم، ولی برخوردیم با مشکلات و هنوز نتوانستیم پیاده‌اش کنیم، مبتنی بر اینکه که یک کودک بیاد، از همون بدو دوران کودکی برخورد کنه با اینکه امکان داره مسائل خارج از دو دو تا چهار تا هم باشه و همه چیز عقلانی نیست. یعنی ما به اون می‌فهمونیم که همه چیز عقلانی نیست، همه چیز نظم نیست؛ یعنی خلاف اون چیزی که تا حالا عنوان شده. البته تفکر این قضیه می‌تونه یک انقلابی در سیستم آموزش و پرورشی باشه. چون یک سیستم آموزش و پرورشی، البته ما همه دنیا رو خبر نداریم ولی کلیتش رو می‌دونیم که صرفاً بر مبنای منطقه، صرفاً بر مبنای لاجیک (logic) و عقل و منطق و دو دو تا، چهار تا و نظم و ترتیب و اینهاست دیگه. اما اون طرحی که ما داریم، اینکه که از همون ابتدا یک کودک بفهمه که ما غیر از عقل چیز دیگری هم داریم؛ یعنی استراتژی حرکت اینکه و اون از همون دوران بچگی با این تجربه برخورد می‌کنه که یک چیزهایی هست که قابل توضیح نیست. ما درک داریم، مثل گاز زدن یک سیب. درک روی پله عشق، شناخت روی پله عقل. اون رو با مفاهیم ساده‌ای با درک هم آشناس کنیم. مثلاً اینکه یک بار بگیم سیب رو تعریف کن، یک بار بگیم حالا از این سیب یک گاز بزن و حالا تعریف کن. مثلاً فرض کنید با یک مثال ساده، تفاوت درک و شناخت و فرق پله عقل و پله عشق و اینها رو از اوان طفولیت ما بتونیم به اونها انتقال بدیم و بحث کمیت و کیفیت رو با زبان ساده به اونها آموزش بدیم و خلاصه کلام، نرم افزارهای اونها آزاد و باز بمونه؛ بلوک نشه. بنابراین، هر چند که در این خصوص آماری نیست، ولی شاید عده زیادی قابلیت درک عشق رو نداشته باشند. اونچه که تجربه کردند؛ دوست داشتن بوده. دوست داشتن، با عشق فرق می‌کنه.

از مردمک دیده نباید آموخت دیدن همه کس را و ندیدن خود را

اون ندیدن خود را، اون یک تجربه خاص و استثنایی‌ست. تمام برداشتی که از ماجرای عشق هست و ما می‌تونیم نگاه کنیم در نرم افزارهای ما این رو فرو کردند که یک قماریه؛ قماره عشقه. میای توش و یا برنده میشی و یا بازنده میشی. اگر بازنده بشی که روزت سیاهه، اگر برنده بشی؛ اینطور و اونطوره و از این ماجراها. عمدتا عشق‌های عقلانی تاریخ انقضا داره دیگه، تاریخ انقضای کوتاه مدتی داره. بنابراین درصد قابل توجهی یعنی ۹۹۹ در ۱۰۰۰ باید منتظر شکست باشند. حالا یک در هزار هم همینطوری گذاشتیم. باز هم اگه نخوایم بگیم یک در هزار ولی می‌تونیم بگیم یک درصد. پس ۹۹ درصد باید آماده پذیرش شکست باشند.



اتفاقی که می‌افته چیه؟ در همون دوران جوانی، تعداد کثیری از افراد دچار سرخوردگی، افسردگی، حالت‌های بدبینی و پارانوئیدی و افسردگی و... میشن و همون در اوان زندگی، تمام چیزها که می‌تونه نقطه امیدی باشه برای یک فردی که به زندگی نگاه کنه؛ همونجا کور می‌شه. ذوقشون همونجا کور می‌شه و همه چیز خاتمه پیدا می‌کنه.

در اوان زندگی احساس پیری می‌کنم با همه آزادگی فکر اسیری می‌کنم

چرا؟ چون راه غلط رفته دیگه. یعنی همه برنامه‌ریزی‌ها غلط بوده دیگه. اینها قرار بوده اون رو شکوفا کنه، قرار بوده باعث شکوفاییش بشه؛ ولی باعث پژمردگیش شده. قرار بوده که به اون تعالی بده، تعالی‌بخشه دیگه، یکی از تجارب تعالی‌بخش، تجربه عشقه و این می‌بایستی متعالی بشه و یک درجه بیاد بالاتر، یک درجه رشد کنه، هزار درجه رفته به قعر و حالا دیگه نمی‌تونیم هیچ رقم جلوی این افسردگیش رو بگیریم، جلوی مسائل دیگه و... و به دنبال اینها هم بیماری در انتظاره. بعد از این حالت‌ها نتیجه نهایی بیماری‌ست دیگه. تازه یک عده دست به خودکشی هم می‌زنند، یک عده می‌گن که ما در قمار عشق باختیم و دیگه دست به خودکشی هم می‌زنند و در واقع یک تجربه متعالی و یک ارزش، تبدیل می‌شه به ضد ارزش. ضد ارزش خودش رو ایجاد می‌کنه؛

همه چیز همین‌طور. اگر درست نبینیم، اگر درست آموزش نداده باشیم؛ نتیجه‌ای جز یک برداشت غلط نخواهیم داشت دیگه و همه اینها منوط بر یک آموزش بوده که می‌بایستی از دوران کودکی آغاز می‌شده و در واقع این می‌بایستی یک آموزش فراگیر هم باشه. حالا نه تنها این کار نشده، بلکه یکی از مسائل دیگه‌ای که بلوکه کرده و باعث بلوکه شدن شده، مسئله‌ی اینه که ممکنه در بعضی از فرهنگ‌ها این قضیه رو یک گناه هم به حساب بیارند. مثلاً در یک نسل قبل ممکن بود که مثلاً این قضیه عاشق شدن، گناه هم به حساب می‌اومده؛ همین‌ها باعث بلوکه شدن می‌شده. پس در واقع یکی از آموزش‌هایی که باید آغاز بشه، حالا اگر خودمون هم ان‌شاءالله تونستیم در این رابطه برای آموزش کودکان و نوجوانان طرح و برنامه‌ای که هست رو پیاده می‌کنیم که اصولاً درس پله عقل و پله عشقه که با زبان ساده بتونه مفاهیم بنیادی رو ارائه بده و اون‌ها رو آماده رویارویی با یک تجربه‌ای کنه که دقیقاً نمی‌دونند چیه، ولی مثل اینه که مثلاً یک بچه می‌گه کجا می‌خوایم بریم؟ می‌گیم می‌خوایم بریم فلان شهر. می‌گه اونجا چطوره؟ شما یک توصیف‌هایی می‌کنید. اون هنوز نمی‌تونه با اون توصیف‌ها ارتباط برقرار کنه ولی انتظار داره در فلان شهر با چه چیزهایی برخورد کنه. یک همچین ماجراهایی که یک بخش از اون‌ها میره روی نرم افزارها می‌شین و اون نرم افزارها، دیگه عمل می‌کنه. یک بخش از اون هم که شناخت‌هایی‌ست که بعداً این شناخت‌ها رو به شکل‌هایی به‌کار خواهد گرفت.

ازدواج، تجربه وحدت زمینی و کثرت در وحدت در کوچکترین مقیاس:

حضار: استاد ببخشید آیا ازدواج رو برای همه توصیه می‌فرمایید و ازدواج نکردن تاثیری روی این قضیه داره؟

استاد: توجه بفرمایید که ازدواج در این مرحله از زندگی وجود داره، مثلاً در مرحله بعد نیست، مرحله قبل نبوده؛ ولی توی این مرحله می‌بایستی جزء تجارب باشه. «ازدواج رسیدن به وحدت زمینی‌ست». عشق، راه رو هموار کرد، در ازدواج جنبه عملی اون وحدت به نمایش گذارده می‌شه. ما یک «وحدت زمینی» داریم، یک «وحدت آسمانی» داریم.

وحدت آسمانی: مثلاً می‌گیم می‌ریم به انتها و به وحدت می‌رسیم. وحدت نهایی اینه که مثلاً می‌گیم که یک مشت آب چه ندایی برای ما داره؟ می‌گه من آبم. ولی از چند تا

مولکول H_2O تشکیل شده؟ خیلی. اما هر مولکولش داد می‌زنه می‌گه آب. جمعشون هم می‌گن آب. این می‌شه کثرت در وحدت.

- وحدت زمینی: ما اینجا این پایین، در «وحدت در کثرت» هستیم و داریم می‌ریم به سمت «کثرت در وحدت». حالا یک کسی می‌گه معنای این حرف چیه که دو تا H_2O در یا مثلاً یک مشت H_2O یک ندای واحد رو داشته باشند؟ بنابراین، اون چیزی که قرار بوده تجربه عملی داشته باشه؛ تعریف ازدواجه. یعنی عشق مسیر رو هموار می‌کنه و ازدواج میاد تحقق عملی به این مسئله می‌ده که وحدت زمینی یعنی چی. لازم بوده بحث وحدت زمینی در این زندگی تجربه بشه؛ یعنی کثرت در وحدت در کوچکترین مقیاس ممکن. این می‌بایستی جزء ادراکات ما و جزء تجارب ما باشه تا همونطوری که گفتیم، اگر ما یک روزی گفتیم که ما نمی‌دونستیم وحدت یعنی چی؛ می‌گه نه! تو در این مقیاس تجربه کردی. اگر بگیم که نمی‌دونم لا اله الا الله یعنی چی؛ می‌گه چرا! این هم گذاشتیم و تجربه کردی. هر چی خواستیم گردن تو رو یک درجه بچرخونیم؛ نمی‌چرخید. همون بحثی که گفتیم به طرف می‌گن اینور رو نگاه کن! می‌گیم نه الا لله همون طرف رو نگاه می‌کنیم و آن نفس که عاشق شد اماره نخواهد شد. این تجارب رو باید داشته باشیم؛ اما زندگی بعد خبری نیست. دیگه نه ازدواجی و نه زاد و ولدی هست. اما در این برهه لازمه این تجربه پیش بیاد. بحث همراهی با یک تعداد همسفر هست که یک خانواده رو تشکیل می‌ده ولی با هم کثرت در وحدت هستند؛ در یک مقیاسی بالاتر از اون مقیاس اولیه بین دو نفر. اینها لازم بوده که تجربه بشه.

سوال: معمولاً می‌گن در ازدواج نیمی از عقل کامل میشه؟

استاد: بحث تکمیل شدن که هست و این دو تا نیمه هر کدومشون اجزائی رو دارند. مثلاً یک خانم جزء نگره؛ یک آقا کل نگره. در واقع اون وحدتی که می‌گیم، همه این اجزا اون چیزها رو می‌تونه در واقع در دل خودش تکمیل کنه و حالا به‌کار گرفته بشه؛ ولی بحث ازدواج، بحث چنین تجربه عملی وحدت زمینی است.

منظور از نیمه گمشده در ازدواج:

سوال: اون نیمه گمشده‌ای که می‌گن؛ واقعا هر کسی یک نیمه گمشده‌ای داره یا نه؟

استاد: اینکه هر کسی یک نیمه مشخص داشته باشه؛ خیر! ولی به‌طور کلی، می‌تونه این قاعده باشه که از نظر مکمل بله. ولی یک نیمه گمشده‌ای که باید بگرده اون نیمه گمشده رو پیدا کنه، این معنی رو میده که ممکنه یک کسی باشه که مثلاً از بین دو نفر، یکی از اون‌ها بهتر بتونه این وحدت رو تحقق ببخشه؛ یک کسی کمتر. همین بحث این قضیه‌ست.

پایان‌پذیری آزمون در چرخه:

یادداشت یکی از شاگردان: شنیدم که شما به دلیل دریافت‌های شهودی و احتمال اختلال در اطلاعات توسط شبکه منفی، دست از مطالعه کشیده‌اید. آیا این صحت دارد؟

استاد: توجه بفرمایید که من گفتم به خاطر اینکه بین اطلاعاتی که میاد، دچار شک نشم که نکنه من این رو تو فلان کتاب خوندم یا تو فلان جا دیدم، یا تو فلان فیلم دیدم؛ من هیچ‌کدوم از این‌ها رو دنبال نمی‌کنم. یعنی الان سال‌هاست که نه مطالعه، نه حتی خیلی از فیلم‌ها رو که می‌گن این فیلم و اون فیلم؛ من هیچ‌کدوم رو نگاه نکردم. فقط به‌خاطر اینکه وقتی یک اطلاعاتی میاد، مطمئن باشم این رو من تو کتابی ندیدم؛ فقط به‌خاطر اینکه. اما همچین چیزی رو توصیه نمی‌کنم، من وقتی دوستان میان می‌گن که چی بخونیم؟ چی نخونیم؟ میگم که برید مطالعه کنید و همه این حرف‌ها.

ادامه: آیا آزمون برای انسان‌های متعالی پایان می‌پذیرد؟

استاد: هیچ وقت آزمون تمام نخواهد شد و از «الست بر بکم» شروع کردیم، آخرش هم الست بر بکم، آخرش هم آزمایشه، آخرش هم باز هم یک تست و آزمایشی هست؛ هیچ وقت جدا نیست.

لزوم بررسی آگاهی‌های دریافتی از طریق قانون بازتاب و قانون صلیب و حصول اطمینان از مثبت بودن آنها:

ادامه سوال: یعنی ممکن است غرور یا تصور کفایت دریافت‌های شخصی برای انسانی در مرتبه شما توهمی از طرف شبکه منفی باشد؟

استاد: ببینید ما قانون داریم و این رو به همه دوستان توصیه کردیم و توصیه می‌کنیم که هر اطلاعاتی رو باید باید دقت مورد آنالیز و تجزیه تحلیل قرار بدیم. الان برای خود

ما اطلاعاتی هست که توی نوبته؛ یعنی هنوز تجزیه و تحلیل‌هامون روش تموم نشده و بایستی حداقل با دو تا قانون که با هم صحبت کردیم؛ بررسی بشه. یکی قانون بازتاب، آگاهی مثبت، منفی، عرفان کمال و عرفان قدرت و بحث قانون صلیب.

قانون بازتاب	}	دو قانون برای بررسی آگاهی‌های دریافتی
آگاهی مثبت - آگاهی منفی، عرفان کمال - عرفان قدرت		
قانون صلیب		

باید حتما از این دو تا مطلب بگذره. این دو تا مطلب که خاطرتون هست؟ آگاهی از این دو تا باید بگذره. ما هیچ‌وقت مطمئن نیستیم، هر آن ممکنه که فریبی این وسط تو کار باشه. مطمئن نیستیم، باید حتما چک کنیم؛ نباید مغرور باشیم و فکر کنیم که دیگه ما کارمون درسته و ما که دیگه با شبکه مثبتیم. ممکنه از راهها و طُرُقی اطلاعات منفی به ما قالب بشه، خیلی باید حواسمون رو جمع کنیم و یکی از هدف‌های ما توی این چندین دوره‌ای که در خدمت شما دوستان هستیم تا رسیدن به اون پرواز سولو، همین آموزش این مطلبه که هر کسی قادر باشه اطلاعات رو تجزیه و تحلیل کنه؛ در غیر این‌صورت احتمال فریب بسیاره.

تصور رسیدن به ایمنی، آغاز لحظه سقوط:

ادامه سوال: اساسا ایمن شدن، از موقعیت خود می‌تواند خطری بزرگ برای انسان‌های متعالی شود؟

استاد: صد در صد. اگر کسی فکر کنه که دیگه خطری متوجه‌اش نیست؛ درست این نقطه سقوطشه. اگر یک کسی فکر کنه من که دیگه در امن و امان قرار گرفتم؛ این آغاز سقوطشه. معمولا می‌بینید که در طول تاریخ، چه در مورد فرد، چه جامعه، زمانی سقوط ایجاد شده که خیلی به خودش مغرور شده و مطمئن شده که دیگه کارش درسته؛ همون آن لحظه سقوط بوده. در ادامه یادداشت، مثال خوبی هم خودتان فرمودید معروف است که هفتاد سال عبادت در آنی به باد می‌رود. یعنی شما خودتون در آخر این جواب رو دادید که ممکنه کلی تعالی به باد بره. توجه کنید مثال شیطان خودش درس قشنگی

بوده که در واقع اسم شیطان عزازیل بوده دیگه، یعنی عزیز خدا. ثیل یعنی خدا و عزازیل، یعنی عزیز خدا. شما توجه بفرمایید که توی افسانه‌هایی که هست، می‌گن شیطان چقدر عبادت می‌کرده، چقدر پرستش می‌کرده و... چرا این داستان‌ها رو گفتند؟ چرا این افسانه‌ها گفته شده؟ این افسانه‌ها داره بک‌گراندی از شیطان می‌ده، یک بک‌گراند که در واقع یک سابقه فرضی‌ست. داره می‌گه که ببین این همه سابقه و این همه عزیز خدا بودن، می‌تونه به سقوط منجر بشه؛ این درس‌ها رو خواستند بدند.

لزوم به‌کارگیری قانون علف هرز توسط مربیان:

حضار: ببخشید استاد شما داشتید ادامه می‌دادید که بچه‌ها چطور رویارویی پیدا کنند با پله عقل و عشق که سوال کردند و از بحث خارج شدیم؛ می‌شه ادامه اون رو توضیح بدین؟

استاد: بله، البته این سوال‌ها خیلی اهمیت داره. توجه کنید که ما امیدوار هستیم که این سوالات یک بخشی از سوالات جلساتمون رو پر کنه. چون به این مطالب رسیدگی نکردیم و سوءتفاهمات بزرگی ایجاد شده. لازم بوده که ما این مطالب رو باز کنیم و متأسفانه نکردیم؛ حالا به خودمون اومدیم و یک‌دفعه می‌بینیم که با علف هرز روبرو شدیم. قانون علف هرز رو خاطرتون هست؟ یک مزرعه‌دار به محض اینکه روش رو بکنه اونور، علف هرز مزرعه‌اش رو می‌گیره؛ همین مسئله ماست. ما یک ذره رومون رو کردیم اونور، یک‌دفعه سر بلند کردیم و دیدیم که علف هرز مزرعه رو گرفته و هر کسی یه چیزی می‌گه و یه برداشت شخصی کرده از مطالب و اینکه:

هر کسی از ظن خود شد یار من از درون من نجست اسرار من

انشاءالله که دوستان مثل همین کلاس امروز که خیلی خوب بود واقعا و باب این صحبت‌ها باز شد، به سایر دوستان هم باید توصیه کنیم که در یک بخش، از این موضوع‌ها بگذاریم که علف‌های هرز خودمون، یا انحراف‌های فکری خودمون رو مورد بررسی قرار بدیم. چون ما قاعدتا این صحبت‌ها رو می‌کنیم اما ما همینطور گفتیم و رفتیم جلو حالا یک‌دفعه برگشتیم پشت سرمون رو می‌بینیم که یک انحرافاتی این وسط وجود داره. من خواهش می‌کنم همه دوستان حواسشون جمع باشه که اگر حرفی

می‌شنوید که با شنیده‌های شما تا اینجا تناقض داره؛ حتما اونجا بچسبید که یالا برای من روشن کن! کی، کجا چطور، چگونه؟ پیگیر بشید و رها نکنید موضوع رو.

سوال: استاد ببخشید من راجع به گفتار با خدایی که شما توضیح دادید، من برام خیلی جالب بود، حتی ازش خواستم و گفتم که می‌شه به من بگید که چی گفتند؟ گفتند که نه! من فقط خدای رو یادمه؛ حتی این رو گفتم.

استاد: بله، البته بعضی‌ها درگیر ویروس‌های غیر ارگانیک هستند؛ یک چنین مسائلی هست. بعضی‌ها درگیر ویروس‌های غیر ارگانیک هستند و همه چیز رو نمی‌شنوند، اونها نمی‌گذارند که همه چیز رو بشنوند، بعضی چیزها رو می‌شنوند؛ اینها هم هست ولی ان‌شاءالله درست می‌شه.

توضیح تعاریف متعدد انسان از «خدا» در عین یکی بودن «خالق»:

باز هم یک مطلب دیگه در همین رابطه هست. اگر یادتون باشه سوال پرسیدیم که چند تا خدا داریم؟ به تعداد نفوس خدا داریم؛ در عین حال یک خالق بیشتر نداریم. اما اگر قرار باشه که خدا تعریف بشه؛ یکی می‌گه:

تو کجایی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرم

خدای یک کسی اینجوری توضیح داده می‌شه و یک خدایی غیر قابل تعریفه، یک خدایی می‌شه یک تعریف دیگه. آیا این به معنای چند خدا بودنه؟ یا به معنای اینه که بیایم بگیم تعاریف متعددی داریم؛ کدوم تعریف رو باید بهش برسیم؟ ما هدفمون اینه که بگیم از زمانی که انسان دست چپ و راستش رو شناخته؛ شروع کرده به ارائه تعریف از خدا.

گفته خدا خورشیده و یک روز هم به نام خورشید Sunday نام‌گذاری کرده و Monday روز ماه و روز ساترن روز... نام‌گذاری کرده. حتی تا این مرحله هم اینها پیش رفتند، ولی ما می‌خواستیم بگیم که خدا فاقد تعریفه، فاقد نامه، فاقد همه این چیزهاست؛ داریم به اون تعریف نهایی نزدیک می‌شیم که «سبحان الله عما یصفون» هست، به‌نام بی‌نام او بیا تا شروع کنیم؛ تعریف اصلی. اگر قرار باشه که بگیم یک تعریف استاندارد داشته باشیم؛ می‌رسیم به بی‌نامی و اینکه صفتی نیست، موصوف نیست و به این چیزها

می‌رسیم. درسته هر کسی یک تعریفی از خدا داره ولی وقتی تو بحث تعالی و کمال میایم؛ باید تعریف هامون با هم منطبق بشه. درسته هر کسی برای خودش درونش یک تعریف داره ولی وقتی میایم، یک تعریف بیشتر نداریم، یک تعریفی داریم که انتهای خطه، می‌رسیم به «سبحان الله عما یصفون». یک تعریفی داریم که یک لول، یک درجه در واقع پایین‌تره، اون هم گفتم که داره مسیر ما رو توصیف می‌کنه؛ علتش اینه. الان که صحبت سوءبرداشت‌ها شد، ممکنه یک مستری یا یک کسی بگه که ما خدایان داریم، ما چند تا خدا داریم. هم درست می‌گه؛ هم غلط می‌گه. اگر توضیح نده، اگر توضیحش رو کامل نکنه؛ تعریفش ناقصه. یا یک مطلب دیگه هم که لازمه دوستان حواسشون باشه، اینه که ممکنه یک ارتباطی از دوره بالا در دوره پایین‌تر انتقال داده بشه. مثلاً یک گزارشی که من داشتم، این بود که فرضاً یک مستری تجربه مرگ از دوره هفت رو در دوره سه پیاده کنه؛ این نابجاست و ممکنه ایجاد نابسامانی کنه. اینها رو شما حواستون جمع باشه و بدونید که اگر به تعریف‌هایی برخورد کردید که با ذهنتون، با آموخته‌های شما، با اعتقاداتتون سازگار نبود؛ رها نکنید و همونجا باید انقدر سوال کنید تا ته و توی قضیه دربیاد بیرون.

کشف رمز بی‌نامی خداوند از یک طرف و وجود اسماء الهی از طرف دیگر:

باز یک سوال کنم، خدا اسم داره؟

حضار: نه!

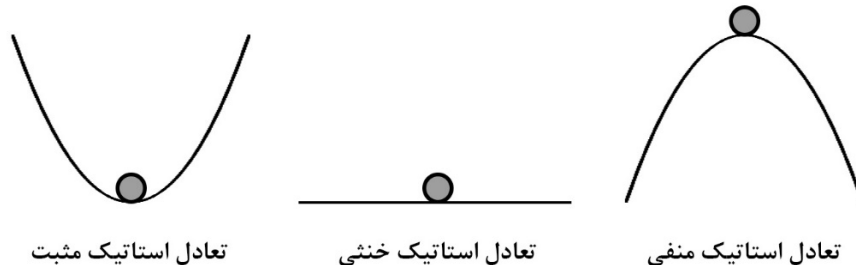
استاد: از یک جهت می‌گیم خدا اسم نداره؛ از یک جهت می‌گیم اسماء الهی. این یعنی چی؟ این تضاد چه‌جوری ایجاد می‌شه؟ چطوری حلش کنیم؟ در یک جایی وقتی می‌خواهیم خدا را تعریف کنیم، می‌رسیم به بحث جهان هیچ قطبی، یعنی عدم، یعنی بی‌نامی الله. یک جایی هم میایم می‌گیم اسماء. اسماء هم ظاهر داره و هم باطن داره. اسماء برای اینه که بریم در باطنش و در باطنش به یک مسائلی برخورد کنیم. اون صفات رو هم که توضیح دادیم، مسیر الیه راجعون، رسیدن به صفات الهیه، رسیدن به اون اسماء هست. الیه راجعون، کماله و در واقع کمال در اون ماجراها تشریح و تبیین شده و ما مسیر الیه راجعون رو داریم از اون طریق طی می‌کنیم.

رد برخی مباحث مطرح در تناسخ:

حضار: آیا ممکن است ایجاد علاقه مربوط به زندگی‌های گذشته باشد؟

استاد: ایجاد علاقه یعنی منظور قابلیت؛ یا علاقه بین دو نفر مد نظره؟ همچنین چیزی نیست که از زندگی قبل آمده باشه. بعضی‌ها ممکنه بگن که این علاقه به خاطر اینه که در زندگی قبل، اینها با هم یه‌جوری برخورد داشتند. ما که تناسخ نداریم و قبولش هم نداریم. اما یک سری از قابلیت‌ها هستند که نوزاد باهاش متولد می‌شه و این سری قابلیت‌ها، نرم افزارها رو میاره و قابلیت‌های بالقوه عشق رو می‌بینیم که در یک بچه‌ای قویتره؛ در یک نوزادی ضعیف‌تره و این چیزهاست که فرق بین نوزادها رو ایجاد می‌کنه. اما قاعده و قانون کلی ماجرا همینیه که اینجا توضیح دادیم و برنامه‌هایی که در اینجا پیاده می‌شه و ما توش نقش داریم و دخیل هستیم. اون برنامه‌ریزی‌هاش دست ما هست و ما می‌تونیم یا می‌تونستیم به نحوه دیگه‌ای برنامه‌ریزی کنیم.

قانون تعادل:



در مورد قانون تعادل، سه نوع تعادل رو، با هم صحبت کنیم. یک تعادل استاتیک منفی، تعادل استاتیک خنثی و یک تعادل استاتیک مثبت.

- تعادل استاتیک منفی: در تعادل استاتیک منفی، اگر شیء از تعادل خارج بشه؛ دیگه به تعادل برنمی‌گرده.

- تعادل استاتیک خنثی: در تعادل استاتیک خنثی، شیء رو از هر طرفی بندازیمش؛ میره جای دیگه‌ای به تعادل می‌رسه. از هر طرف باد بیاد؛ در همون راستا حرکت می‌کنه.

- تعادل استاتیک مثبت: در تعادل استاتیک مثبت، شیء رو به هر طرف که ما ببریمش؛ دوباره به تعادل می‌رسه.

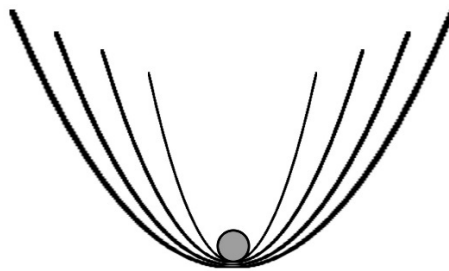
یک مسئله‌ای که هست، تعادل مطلق نداریم. تعادلی به نام تعادل مطلق نیست. هر چیزی و خصوصا انسان در معرض لغزش و عدم تعادله. در طراحی‌ها به‌نحوی هر چه را که بخوان طراحی کنند؛ بحث تعادل رو در اون در نظر می‌گیرند. حالا یک تعادل داینامیک هم داریم که دوباره همینجور شامل تعادل داینامیک منفی و خنثی و مثبت هست. فرق نمی‌کنه، راجع به یکیش صحبت کنیم؛ مسئله حله. ولی توجه کنیم هر چیزی رو که می‌سازیم، هر چیزی رو که طراحی می‌کنیم؛ باید به‌گونه‌ای باشه که خود به‌خود به تعادل برسه. مثلا یک هواپیما رو که طراحی می‌کنند؛ این هواپیما در معرض عواملی هست که اون رو از تعادل خارج کنه. مثل جریان‌های باد جانبی، جریان‌های ترمال، هوای سرد، هوای گرم و... که ممکنه از یک جریان هوای گرم بالا رونده، یک‌دفعه بیفته تو جریان هوای سرد و ناگهان هواپیما رو بکشه پایین. این هواپیما باید طوری طراحی بشه که خود به‌خود به حالت تعادل برگرده؛ یعنی این هواپیما باید بدون دخالت خلبان به حالت تعادل برگرده. فرمان یک ماشین، سر پیچ وقتی می‌پیچونیش، زمانی‌که فرمان رو ول می‌کنی؛ باید خود به‌خود به حالت تعادل برگرده و حالا ترفندی باید به‌کار ببرند که این ترفندها کمک کنه به این بحث تعادل. در مسئله تعالی دوباره انسانی رو در نظر نمی‌گیرند که این اصلا خطا نمی‌کنه. انسان خطا پذیره و امکان داره هر کسی خطا کنه؛ مطلق نگاه نمی‌شه که نه این آدم اصلا خطا نمی‌کنه. اینجوری نیست! ولی توی طراحی مسائل او، طراحی به‌کار برده می‌شه که اون بعد از یک لغزش و دور شدن، دوباره بتونه برگرده و بیاد و دوباره تو مسیر قرار بگیره. هر عاملی که پیش اومد و اون عامل باعث شد که از محور اصلی خودش دور بشه؛ قادر باشه دوباره برگرده.

در این راستا یک مطلبی که تعریف می‌شه اینه که:

- اولاً، بپذیریم که خطا پذیر هستیم.

- دوماً، بعد از اینکه پذیرفت، بدونه که قابلیت برگشت هست. چون یکی از ترفندهای شیطان اینه که وقتی فرد خطا می‌کنه؛ میاد می‌گه که دیگه آب از سرت گذشته؛ دیگه فایده نداره. حالا که آب از سرت گذشته؛ برو خوش باش، برو دیگه، ولش کن! اما تو بحث تعادل، همیشه یک فرد این رو می‌دونه که هر چقدر هم دور شده باشه؛ دوباره توی این بحث تعادل، با چند تا نوسان، دوباره قابلیت برگشتن توی مسیر اصلی هست. این اون ترفند شیطان رو خنثی می‌کنه. حالا دیگه بعدش یواش یواش چیزهایی که

اتفاق می‌افتد اینه که طبق شکل زیر، این قوس می‌تونه میل به محدود و محدود و محدودتر شدن کنه. همونطور که می‌بینید داره میره به سمت تلورانس صفر، اما هیچ وقت صفر نمی‌شه، همیشه یک جای لغزشی رو داره؛ ولی میره که به‌تدریج دامنه این تخلف و خطا رو کمتر و کمتر و کمتر کنه.



روند افزایش تعادل استاتیک مثبت

حضور: می‌تونه منفی هم بشه؟ یعنی الان دامنه مثبت، منفی بشه؟

استاد: توجه کنید که ما به‌گونه‌ای حرکت می‌کنیم و میریم جلو که تعادلی که تعریف می‌شه؛ تعادل استاتیک مثبت هست. تعادل استاتیک منفی و خنثی نمی‌تونه باشه. الا چطوری؟ این دیگه می‌رسیم به این موضوع که الان برگردیم به خودمون نگاه کنیم. مثلاً ببینیم توی این دو سه دوره‌ای که اومدیم با همدیگه، کدوم یک از اینها طراحی شده؟ آیا امکان این رو داره که ما یک‌دفعه اونجوری سقوط کنیم؟ البته اون مطلب سقوط رو که گفتیم، برای شیطان هم هست ولی به‌طور نسبی می‌بینیم که ما داریم میایم جلو و هی این دامنه لغزشش رو داریم می‌بندیم. یعنی این به این خاطر که جلوی چشممون باشه که از خودمون همیشه در رابطه با تعادل شناخت داشته باشیم.

خیلی ممنون، همه رو به خدا می‌سپاریم، خدا نگهدارتون.



برای دانلود آخرین نسخه جزوات دوره‌های نظام قدیم و نظام جدید،
نوشتاری و بینارها و لایوها، دیدارها به اپلیکیشن عرفان کیهانی حلقه
مراجعه نمایید.



Erfan Keyhani Halgheh



taheriacademy.com

elementary.erfanhalghehacademy.com